

روش، مبانی و نظریه انسان کامل در اسلام و انسان‌گرایی

چکیده: روان‌شناسی کمال که به تحقیق و بررسی انسان تکامل یافته و فراتر از بهنجاری پردازد، از موضوعات جذابی است که برخی از روان‌شناسان، مخصوصاً انسان‌گراها در دهه‌های اخیر به آن پرداخته‌اند. موضوع «انسان کامل» همچنین یکی از محوری‌ترین موضوعات مبانی انسان‌شناختی در دیدگاه اسلام می‌باشد. نوشتار پیش‌رو نخست به طرح دیدگاه‌های دو تن از سردمداران مکتب انسان‌گرایی در قالب روش‌ها، مبانی، ویژگی‌ها و نظریه شخصیت کامل می‌پردازد. آن‌گاه ضمن جمع‌آوری آیات مختلف مربوط به موضوع، اندیشه‌های مفسران را در این باره، تبیین می‌کند. سرانجام در یک بررسی تطبیقی نقاط اشتراک و جدایی این دو مکتب را بر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، مبانی، نظریه، شخصیت، کمال، انسان‌گرایی و اسلام.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه، مشاور و کارشناس ارشد روان‌شناسی دانشگاه قم.

برای مطالعه شخصیت انسان، می‌توان سه مرحله گذشته، حال و آینده برای آن در نظر گرفت. مرحله اول به عوامل شکل‌گیری و نحوه تحقق یافتن و به فعلیت رسیدن شخصیت انسان در گذشته می‌پردازد. مرحله دوم به بررسی ابعاد، شیوه‌ها و الگوهای شناختی، عاطفی و رفتاری انسان در زمان حال می‌پردازد، و مرحله سوم به تبیین توانایی‌ها و استعدادهای آدمی برای تکامل، و رسیدن به یک شخصیت سالم و رشدیافته در آینده می‌پردازد. مرحله سوم، از آن جهت که برای رسیدن به تعالی و تکامل، باید‌ها و نیاید‌هایی را پیش‌روی انسان می‌نهد، محور بحث علم اخلاق است و از آن جهت که به هست‌ها و نیست‌های ارزش‌های وجودی افراد سالم می‌پردازد، به روان‌شناسی سلامت^۱ یا روان‌شناسی کمال^۲ مربوط می‌باشد. مطالعات آغازین این حیطه از علم روان‌شناسی در قرن بیستم در بررسی بیماری روانی و تأثیر هیجان‌ات منفی و علائم آن متمرکز شده بود؛ اما در دهه‌های اخیر بررسی سلامت روان و تأثیر هیجان‌ات مثبت در زندگی انسان در کانون توجه آن واقع شده است. روان‌شناسی هم‌چون، یونگ^۳ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱) آلپورت^۴ (۱۸۹۷ - ۱۹۶۷)، راجرز^۵ (۱۹۰۲ - ۱۹۸۷) و مزلو^۶ (۱۹۰۸ - ۱۹۷۰) را می‌توان از افراد شاخص در این زمینه به شمار آورد که هدفشان بررسی مفاهیم مثبت سلامت روان و کشف استعدادهای عظیم او و تحقق بخشیدن به توانایی‌های عالی و یافتن معنای ژرف‌تری در زندگی انسان بوده است. آنها سطح مطلوب کمال و شکوفایی شخصیت را فراسوی «بهنجاری» می‌دانستند که در آن، فرد احساس نومیدی، بیهودگی، بی‌معنایی و پوچی را در زندگی ندارد (شولتز، ۱۹۷۷؛ ترجمه: خوشدل، ۱۳۶۲، ص ۶).

انسان‌ها شاید از همان آغاز آفرینش بشر به موضوع کمال انسانی اندیشیده و به جست‌وجوی انسان کامل برآمده‌اند. در همین تکاپو گاه موجودات ماوراءالطبیعی، گاه

1. Health Psychology.
2. Perfection Psychology.
3. Jung, C.
4. Allport, G.
5. Ragers, C.
6. Maslow, A.

قهرمانان افسانه‌ای و اساطیری، و زمانی هم شخصیت‌های برجسته تاریخ را به عنوان انسان کامل تکبیم کرده‌اند. هر یک از مکاتب و انسان‌ها بر اساس دیدگاه خاص خود، انسانی را تکامل یافته و برتر معرفی کرده‌اند؛ برخی توانایی‌های جسمانی را ملاک این کمال دانسته‌اند، و برخی کمال معنوی را؛ گروهی بر فضایل اخلاقی یا رفتاری انگشت نهاده‌اند و دیگری اندیشه علمی را برجسته ساخته‌اند؛ یکی بر قلب و دل تکیه کرده است و دیگری بر عقل و اندیشه؛ یکی اصالت را به فردیت داده است، دیگری به بُعد اجتماعی انسان، و... .

مطالعه تاریخ نیز نشان می‌دهد که انسان، همواره رؤیای کمال خویش را در سر داشته و در صدد بوده است خود را به بالاترین درجه رشد و کمال انسانی برساند. در طول تاریخ، همواره انسان کامل به عنوان قطب و محور هستی مورد توجه بوده و انسان‌های بزرگ و افراد تکامل یافته مورد احترام بوده‌اند و سایرین از آنها به نیکی یاد کرده‌اند. کوتاه سخن آنکه در هر یک از فرهنگ‌ها، نظام‌های فکری و فلسفی، آیین‌ها، مذهب‌ها، مکتب‌ها و ادیان، ردپایی از انسان کامل به چشم می‌خورد. به تعبیری از روان‌شناسان: «هر عصری به جز عصر ما الگو و آرمان خاص خود را داشته است. فرهنگ ما (غرب) همه این الگوها، قدیسان، قهرمانان، رادمردان، جوانمردان و عارفان را وانهاده است. تقریباً همه آنچه که برایمان مانده است، انسان کاملاً سازگار و بی مشکل است.» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۲۲).

اینها نشان از یک نیاز درونی انسان دارد که در اسلام از آن به فطرت «کمال‌گرایی» و در بین روان‌شناسان با تعابیر مختلف دیگری از آن یاد شده است.^۷ ریشه طرح مسئله کمال را می‌توان در آموزه‌های ادیان آسمانی جست‌وجو کرد. در آیین زرتشت کمال بر سه اصل «اندیشه»، «گفتار» و «کردار نیک» بنا نهاده شده است که موجب قرب انسان به «اهورا مزدا» یعنی آفریدگار هستی می‌شود (نصری، ۱۳۶۷، ص ۳۵-۴۷). در تفکر یهود، انسان، تاج و گل سرسبد خلقت و مسئول مراقبت و مواظبت از طبیعت و سایر

۷. مزلو در مطالعات خود بر روی حیواناتی همچون میمون، خوک و جوجه دریافت که در حیوانات نیز یک سابق اساسی به طرف سلامتی وجود دارد، بر این اساس او این عقیده را پذیرفت که در انسان‌ها یک سابق مشابه به طرف دانش، قدرت و بیش (سلامت) وجود دارد (قراهنی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۳).

موجودات در روی زمین معرفی شده است. کمال انسانی و فضایل اخلاقی بر مبنای ده فرمان حضرت موسی (ع) بر بنی اسرائیل بنا نهاده شده، که در قوانین شریعت تورات بیان گردیده است (رابرت ویر، ۱۹۸۲، ترجمه: گواهی، ۱۳۷۸، ص ۶۲۱-۶۴۰). در مسیحیت سه هدف عمده مرتبط با هم برای انسان دیده می‌شود: یکی نجات و رستگاری، که از طریق ایمان و اعتقاد مذهبی و پرستش خدا، با اخلاص، زهد و پارسایی و محبت کردن به دیگران به دست می‌آید. دوم، کوشش در جهت برقراری عشق و محبت و ورزیدن در بین مردم و سوم، کوشش در جهت برقراری عدالت در جهان (همان، ص ۷۳۸-۸۲۰).

اسلام، کمال و به فعلیت رساندن توانایی‌های عالی انسان را کانون توجه جدی قرار داده، و انسان کامل را قطب و محور هستی معرفی کرده است و انبیا را - که کامل‌ترین انسان‌هایند - مأموران الهی برای شکوفا ساختن استعداد‌های مثبت در بین بشریت معرفی کرده است (جمعه / ۲). امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «پیامبران برای هویدا ساختن و شکوفانمودن گنج‌های نهفته در درون انسان آمده‌اند.»^۸ «نهج البلاغه، خطبه ۱). بر این اساس، هدف خلقت انسان از دیدگاه اسلام، شکوفا کردن و رشد دادن جوهر وجودی انسان به واسطه طاعت (ذاریات/۴۲) و تکامل روحی وی بیان گردیده است. قرآن کریم معنای اخیر را مقام جانشینی خدا و «خليفة‌اللهی» در روی زمین دانسته است (بقره/۳۰) که به تعبیری یکی از مفسران: «اگر پیوند پیام‌های قرآن کریم را بر اساس تفسیر قرآن به قرآن به صورت معنوی در نظر بگیریم، دانسته می‌شود که زبان وحی در سراسر کتاب مجید، خلافت الهی انسان را تبیین و تفسیر می‌کند، و به عبارتی می‌توان گفت تمامی آیات قرآن، یکسره تفسیر «خليفة‌اللهی» و تشریح خصایص جانشینی خدا برای انسان است.» (جوادی، ۱۳۷۹، ص ۲۸).

شخصیت کامل در انسان‌گرایی

انسان‌گرایی یکی از مکاتب مهم در روان‌شناسی است، که به عنوان جنبشی در مقابل دو مکتب غالب زمانه خودش، یعنی رفتارگرایی و روان‌کاوی، به عنوان «نیروی سوم» در اوایل قرن بیستم میلادی مطرح گردید. این مکتب با دیدی نو و روشی جدید، هدف

۸. ویتروا لهم دفائن العقول.

خود را دست یافتن به شخصیتی سالم با تکیه بر توانایی های نهفته درون انسان بیان کرد. انسان گرایان معتقدند رفتارگرایی، آدمی را چون ماشینی می بیند که به منزله ارگانیکسی منظم، برنامه ریزی شده، با خود انگیزگی و سرزندگی چون ترموستات تصویر شده است و روان تحلیل گری نیز تنها جنبه بیمار و درمانده طبیعت آدمی را عرضه داشته است؛ زیرا کانون توجهش رفتار روان رنجور^۹ و روان پریش^{۱۰} است. آنها از استعداد بالقوه آدمی برای کمال و آرزوی او برای بهتر و بیشتر شدن از آنچه هست، بحثی نکرده اند، و این مسئله، تصویر بدبینانه ای از انسان به دست می دهد. اما انسان گراها تصویری خوش بینانه و امیدبخش به دست داده و به سطح مطلوب رشد، و کمال شخصیت، و گسترش و پرورش استعدادهای پنهان سرشت آدمی پرداخته اند. این افق نگاه، فراتر از سطح «بهنجاری»^{۱۱} و به معنای نداشتن هیچ گونه بیماری عاطفی و ارضای تمام نیازها و سائق ها است. مزلو که یکی از سردمداران این جنبش است، می گوید: «اولین و اساسی ترین مسئله بزرگ، ساختن «انسان شایسته» است. بایستی انسان های بهتری داشته باشیم و گرنه به طور کلی ممکن است همگی از صحنه زمین محو شویم، و حتی اگر چنین اتفاقی نیفتد، به طور قطع در مقام نوع بشر در فشار روحی و اضطراب خواهیم زیست.» (مزلو، ۱۹۷۱، ترجمه: رضوانی، ۱۳۷۴، ص ۴۱).

۱. روش شناسی انسان گرایی

مبنای روش شناختی انسان گرایی بر اساس مکتب پدیدارشناسی^{۱۲} شکل گرفته است، که به گردآوری داده ها به صورت توصیفی، نه به صورت علی و تبیینی می پردازد. اصطلاح پدیدارشناسی (فنومولوژی) از واژه «فنومن»^{۱۳} به معنای نمود یا آنچه از یک شیء پدیدار می شود، گرفته شده است. این مکتب یکی از گرایش های معرفت شناسی است که پایه گذار آن ادmond هوسرل^{۱۴} (۱۸۵۹-۱۹۳۸) است. هوسرل به روش تحقیق

9. Neurotic.
10. Psychotic.
11. Normality.
12. Phenomenology.
13. Phenomenon.
14. Husserl, E.

در علوم انسانی و علوم رفتاری اشکال وارد کرده است. به نظر او مطالعه انسان که موجودی مادی و روانی، و مرکز ثقل مناقشات میان عین‌گرایی و ذهن‌گرایی است، نباید به همان روش‌های تحقیق در علوم طبیعی صورت گیرد؛ زیرا از نظر او موضوع آنها با هم فرق می‌کند؛ در طبیعت، امور پراکنده به روش اکتسابی، قابل ادراک اند و وحدت و انسجام آن نیز پیش فرض نیست؛ اما حیات روانی، معلوم بی‌واسطه و حضوری است، که هیچ نوع ترکیب مجددی را اقتضا نمی‌کند، بلکه فقط به توصیف نیاز دارد. اگر روان‌شناسی معاصر بخواهد علم پدیدارهای روانی را کشف کند، باید پدیدارها را با مفهومی معتبر، توصیف و تحدید کند. هوسرل داعیه حل مناقشه بین ذهن و عین را این‌گونه پیشنهاد می‌کند. او خود را از تنگناهای ذهن‌گرایی می‌رهاند و بدین منظور بر استدلال اشتراک اذهان تکیه می‌کند که براساس آن به دلیل مشترک بودن، درون خود مستلزم عینیت است. از طرف دیگر، هوسرل اکتفای صرف به واقع محسوس را به دلیل تفاوت موضوع به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد. در اینجا این اندیشه هوسرل شکل می‌گیرد که چون حقیقت ذهنی برای همه بشریت یکسان است، این به صورت ایده ماهوی عینیت قرار می‌گیرد. هوسرل که در پی ساختن یک «علم ماهوی» است، اعتقاد دارد: نه تنها نمودهای عینی پدیدارها، بلکه پدیده با همه «عینیت» و «ماهیت» خود در آگاهی، ظاهر و پدیدار می‌شود و عینیت معنای به‌دست آمده، از آنجاکه متعلق به اذهان متعدد و مشترک میان آنها است، نه ذهنیت یک فرد، پس حداقل عینیت را در واقع دارا خواهد بود. بنابراین، پدیدارشناسی می‌کوشد تا ساختارهای ماهوی یا ذاتی این پدیدارها را توصیف کند و خود را از پیش فرض‌ها و تبیین‌ها آزاد کند. «به عبارتی مقصود او، برداشت توصیفی و شناخت و توضیح چگونگی‌ها است، نه برداشت تبیینی و بیان چرایی‌ها و روابط علی.» (ورنو وال، ۱۹۶۰، ترجمه: مهدوی، ۱۳۷۲، ص ۱۲).

۱-۱. مطالعات توصیفی: بر اساس آنچه گفته شد، روش اصلی به کار گرفته شده در انسان‌گرایی، مبتنی بر مطالعات توصیفی برای کشف ارزش‌های انسانی و توانایی‌های نهفته انسان است. مزلو راه گام نهادن در این مسیر را چنین بیان کرده است: «ما به طور اصولی می‌توانیم علمی توصیفی و طبیعت‌گرایانه در مورد ارزش‌های انسانی داشته باشیم. شیوه اخیر این مزیت را دارد که شکل سؤال‌ها را از حالت سنگین «باید» و «می‌بایست» که پر از ارزش‌های نامشخص و آزمون نشده‌ای است، به شکل معمولی‌تر و تجربی‌تر

سؤال درباره «چه وقت؟» «کجا؟» و «چه مقدار؟» تغییر داد. «(مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۸۹). او در نقد ابزارمداری علم می گوید: ابزارمداری به جای آنکه جوهر علم را در مسائل، سؤال ها، عملکردها و اهداف آن بداند، در وسایل، تکنیک ها، طرز کارها، ادوات و روش های آن تصور می کند، و در سطح بالا به صورتی در می آید که علم و روش علمی، مترادف گرفته می شود. «ما باید به روان شناسان «علمی» کمک کنیم تا تحقیقاتی که انجام می دهند، مبتنی بر فلسفه ای از علم باشد نه فلسفه علم، و اینکه هر فلسفه علمی که به طور عمده در خدمت کنش طرد کننده باشد، در حکم نوعی چشم بند اسب است و نوعی مانع، نه کمک. ما بایستی حیطة قانونی علم را چنان وسعت دهیم تا بتواند مسائل و داده های روان شناسی شخصی و تجربی را نیز در قلمرو خود جای دهد.» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۲۳۸).

۱-۲. روش کل-مرا-تحلیلی: ^{۱۵} در این شیوه، پیش از مطالعه نقش جزء انتخابی از کل، باید شناختی از کل ارگانیزم به دست آید. او این شیوه کل گرا را در مطالعه نشانگان شخصیت، شیوه «بازگویی مکرر» ^{۱۶} نامید. این روش با مطالعه یک کل تقریباً ناشناخته آغاز می شود و ساختمان آن به بخش های فرعی و جزئی، تجزیه و تحلیل می شود و از طریق آن تحلیل، تصور اولیه از آن کل حاصل می شود. مثلاً جهت مطالعه نشانگان عزت نفس، قبل از مطالعه درک اختصاصی عزت نفس، ابتدا باید آزمودنی را به عنوان یک کل، یعنی فردی که دارای عملکرد و سازش پذیری است، درک کرد؛ از این رو قبل از پرسش از نقش عزت نفس، بررسی هایی درباره روابط آزمودنی با خانواده، و نوع فرهنگش، و نیز درباره شیوه کلی سازگاری او با مسائل عمده زندگی اش، امیدهایش به آینده، آرمان هایش، و ناکامی ها و کشمکش هایش به عمل می آید. پس از درک کلی آزمودنی، می توان به معنای واقعی روان شناختی، به عزت نفس مربوط به رفتاری خاص پی برد (مزلو، ۱۹۷۰، ترجمه: رضوانی، ص ۳۸۹).

۱-۳. مطالعه الگوهای عملی: مزلو جهت مطالعه افراد خود شکوفا، ابتدا به بررسی ویژگی های دوتن از اساتید خود - که فکر می کرد افراد خارق العاده ای هستند - یعنی «ورتهایمیر» و «روث بندیکت» پرداخت و توصیفاتى از آنها یادداشت کرد. سپس این فکر

15. Holistic - Analytic.

16. Iteration.

در او جرقه زد که این دو، الگویی از نوع انسان هستند؛ پس می‌توان جهت کشف استعداد و توانایی‌های خود شکوفایی، به مطالعه سایرین نیز پرداخت. او به مطالعه بیست تن دیگر از میان دوستان و آشنایان خود، که فکر می‌کرد آنها نیز افراد خارق‌العاده‌ای می‌باشند، پرداخت. وی دو مینای کلی را در انتخاب در نظر گرفت، یک جنبه‌ایجابی و یک جنبه‌سلبی. جنبه‌سلبی فقدان روان‌رنجوری و اختلال شخصیتی بود. او برای کشف اختلال‌های روانی پنهان آزمودنی‌هایش از آزمون «رور شاخ» استفاده می‌کرد. معیار ایجابی‌گزی‌نش او نشانه‌های مثبت خودشکوفایی بود، که او آنها را از شیوه «بازگویی مکرر» به دست می‌آورد.

۴-۱. بازگویی مکرر: این روش نیز برای مطالعه خودشکوفایی استفاده شد. در این شیوه، نیازهای اساسی، نیازهای شناختی، و عقاید شخصی و فرهنگی افراد به صورت کل‌گرا - تحلیلی بررسی می‌شود. این مفاهیم در ابتدا گنگ و ناشناخته بودند، اما پس از کشف و تجزیه و تحلیل مفهوم مورد نظر، مزلو می‌توانست آنها را به صورت توصیفی‌تر و عملیاتی‌تر بیان نماید. او این مرحله از تحقیق را مرحله «واژه‌نگاری»^{۱۷} نامید. در این فرایند او می‌کوشید به شیوه‌بالبینی و با مصاحبه، برای ارزشیابی فرد، به دنیای درونی و خصوصی او وارد شود. او معتقد بود بهترین شیوه برای درک بهتر و واقعی‌تر از ویژگی‌های درونی افراد، استفاده از «عینیت تائوئیستی» یا «معرفت مهرآمیز»^{۱۸} است. او درباره‌ی ضرورت آن می‌گوید: «چنان‌که مادری که شیفته‌ی فرزند خود است، نگاه عمیق‌تری در ادراک نگرش، سلیقه‌ها، خواسته‌ها و تمنیات فرزندش دارد، این مسئله در مورد عاشقان نیز صادق است؛ به این معنا که آنها با ورود به دنیای خصوصی یکدیگر سعی در کاوش و شناخت همدیگر دارند. این شیوه باعث می‌شود، فرد راز دلش را بر ملا سازد، بی‌پرده صحبت کند، حالت‌های دفاعی‌اش را کنار بگذارد، به جای پنهان کردن خود، خویش را عریان کند و بگذارد تا دیده شود. این، روشی ویژه برای رسیدن به حقایق است.» (مزلو، ۱۹۷۱؛ ترجمه رضوانی، ۱۳۷۴، ص ۴۰).

۵-۱. خودتوصیفی: مزلو برای بررسی «تجربه‌اوج» که یکی از ویژگی‌های افراد خودشکوفا است، پرسشنامه‌ای را تهیه کرد و به برخی از دانشجویان داد. از آنها خواسته

17. Lexicographical.

18. Love knowledge.

شده بود متن زیر را خوانده، حالات خود را در آن موقعیت گزارش کنید:

از شما می‌خواهم که باشکوه‌ترین تجربه یا تجارب دوران زندگی خودتان، یعنی شادترین لحظات، لحظات وجدآمیز، لحظات پرشور که شاید از عاشق بودن، یا گوش دادن به موسیقی، یا تأثیر ناگهانی از یک کتاب تابلوی نقاشی، یا از لحظه‌ی خلاق بزرگی می‌شود، ببینید. ابتدا این لحظات را بر شمارید و بعد سعی کنید بگویید که در چنین لحظات حساسی، چگونه احساس می‌کنید. احساسات از چه جهت با زمان‌های دیگر تفاوت دارد، و چطور در آن لحظه از برخی جهات آدم متفاوتی هستید.

او علاوه بر جمع‌آوری گزارش‌ها، که به گفته‌ی وی همگی پاسخ‌های جزئی داده بودند، به نشانگان مرکب (کامل) دست یافت. او به مصاحبه‌ی شفاهی با هشتاد نفر دیگر پرداخت و از مجموع این بررسی‌ها، به نوزده ویژگی افراد در تجربه‌ی اوج دست یافت (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۹۰).

۶-۱. روش بالینی: روان‌درمانگری راجرز بر مبنای پدیدارشناسی بود که به مطالعه‌ی پدیده‌ها از دید فرد می‌پرداخت. از منظر او نگاه هر فرد از جهان یگانه است و او همان‌گونه به محیط واکنش نشان می‌دهد که آن را درک می‌کند. وی برای فهم و درک رفتار به گوش دادن و جست‌وجوی دنیای درونی فرد می‌پرداخت. به نظر راجرز، تحقیق در روان‌شناسی باید شامل کوشش‌های مداوم و منظم برای درک تجربه‌ی ذهنی باشد. وی در این باره می‌گوید «باور ما بر آن است که روان‌درمانی هم از سوی مراجع و هم از جانب درمانگر، یک تجربه‌ی عمیقاً ذهنی و وجودی، و انباشته از نکته‌های پیچیده است و بسیاری از تفاوت‌های جزئی از میان کنش‌های شخص را در بر می‌گیرد. با این وجود، این اعتقاد نیز برای ما وجود دارد که اگر این تجربه‌ی یک تجربه‌ی مهم و با ارزش است، که در آن یادگیری‌های ژرف موجب تغییر شخصیت می‌شوند، پس چنین تغییراتی می‌باید پاسخگوی بررسی‌های علمی باشد.» (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۲۲۶). او سعی می‌کرد با کمترین ذهنیت قبلی، خود را در رویدادهای مربوط به داستان زندگی انسان مستغرق سازد. او گروهی از مراجعان را در مراحل پیش از درمان، پس از درمان و شش ماه پس از آن (پی‌گیری)، مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌داد. به موازات این آزمون‌ها، گروهی دیگر را به عنوان «گروه گواه» که از لحاظ سن، جنسیت، وضعیت اجتماعی، اقتصادی

و... تقریباً برابر بودند، با همان آزمون گروه آزمایشی، می‌آزمود. او نتایج دگرگونی‌ها در ویژگی‌های شخصیتی را در سازگاری شخصی در گروه آزمایشی با ارزیابی مشاهده دوستان آزمودنی‌ها مورد مقایسه قرار می‌داد (همان، ۲۳۲).

۷-۱. تکنیک پرسشنامه‌ای کیو: ۱۹ راجرز برای تشخیص «خودپنداره»^{۲۰} یا «خودآرمانی»^{۲۱} بودن مراجع، از این روش استفاده می‌کرد. این فن مجموعه روش‌هایی را در بر می‌گیرد. در یکی از آنها دسته کارت‌هایی به نام «کارت‌های پرسش»^{۲۲} در اختیار مراجع قرار می‌گیرد و از او خواسته می‌شود آن کارت‌ها را تفکیک و در گروه‌های متفاوت، جور کند. راجرز در شرح این روش می‌گوید: «ما بسیاری از گفته‌های مراجع درباره‌ی توصیف خود را از مصاحبه‌های مختلف و منابع دیگر، استخراج کردیم و به صد جمله‌ی توصیفی دست یافتیم؛ همانند: «من شخص تسلیم‌شونده‌ای هستم»، «من به عواطف و هیجان‌ات خود اعتماد ندارم»، «من احساس آرامش می‌کنم و هیچ چیز مزاحم من نیست»، «من معمولاً مردم را دوست دارم»، «من شخصیت قابل توجهی دارم»، «من نگرانم که مردم درباره‌ی من چطور فکر می‌کنند» و... هر یک از این عبارات را روی کارتی نوشته، به مراجعان می‌دادیم و از آنها می‌خواستیم کارت‌ها را به گونه‌ای که نمایانگر «وضع فعلی» آنها می‌باشند، در نه دسته، به ترتیب شامل جملاتی که بیشتر از همه ویژگی‌های آنها را نمایان می‌سازند تا آنها که از همه کمتر به ویژگی‌های شخصیتی آنها مربوط می‌باشند، تفکیک کنند. همچنین از آنها خواسته می‌شد که نمونه‌ها را براساس خودآرمانی خویش مرتب کنند. مراجع در هر مقطع، پیش از درمان، پس از درمان و در مرحله پی‌گیری، کارت‌ها را طوری تفکیک می‌کرد که تصویری از خود بسازد؛ همچنین خواسته می‌شد تا آنها براساس خودآرمانی نیز مرتب کنند. راجرز نتایج مشخصی از بازنمایی‌های ادراک خود مراجع در مرحله‌های گوناگون و تغییر قابل ملاحظه‌ی آن تعیین می‌کرد (همان، ص ۲۳۳).

۸-۱. مقیاس بلوغ هیجانی: ۲۳ این شیوه، روش دیگری بود که راجرز برای تعیین

19. Questionnaire Technique[Q].

20. self - concept.

21. Ideal - self.

22. Q-Sort cards.

23. Emotional Maturing Scale.

خودپنداره و تأثیر روان‌درمانی بر رشد و بلوغ شخصیت استفاده می‌کرد. او با کمک صد نفر از متخصصان بالینی (روان‌شناس و روان‌پزشک) سؤال‌ها را بر اساس دآوری‌های متخصصان، از ناپخته‌ترین رفتار (۱) تا پخته‌ترین رفتار (۹) دسته‌بندی کرد. پس از تهیه این ابزار به بررسی مراجع و گروه گواه پرداخته شد. از مراجع خواسته شد تا پیش از درمان، رفتار خود را بر اساس «مقیاس بلوغ هیجانی» رتبه‌بندی کند. همچنین ازدو تن از دوستانی که شناخت درستی از مراجع داشتند نیز خواسته می‌شد تا همزمان آن شخص را رتبه‌بندی کنند. در پایان درمان از مراجع و دو دوستش بار دیگر خواسته می‌شد تا بر پایه همان مقیاس، مراجع را رتبه‌بندی کنند. شش تا دوازده ماه پس از اتمام درمان، رتبه‌بندی رفتار مراجع، توسط خود و دوستانش دوباره تکرار می‌شد. در طول این فرایند از اعضای گروه گواه نیز خواسته می‌شد تا رفتار خودشان را بر پایه این مقیاس در هر مرحله‌ای، رتبه‌بندی کنند (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۲۶۲).

۹-۱. افتراق معنایی: ^{۲۴} این آزمون نیز شیوه‌ای سازمان یافته است که در آن، آزمودنی مفاهیم مورد نظر محقق را برای صفات متضادی به کار می‌برد. آزمودنی با استفاده از یک مقیاس هفت درجه‌ای مفهومی را درجه‌بندی می‌کند که با صفاتی، مانند قوی - ضعیف، فعال - غیر فعال، سخت - نرم، خوب - بد و...، مشخص می‌شود. آزمودنی مفهوم خویشتن و خودآرمانی را در هر یک از مقیاس‌های مربوط به این صفات درجه‌بندی می‌کند. درجه‌بندی هر یک از مقیاس‌ها، گویای این است که آیا آزمودنی احساس می‌کند که یکی از دو صفت، کاملاً آن مفهوم را می‌رساند، یا اینکه تا حدی می‌رساند، و یا اینکه هیچ یک از صفات در مورد آن مفهوم مصداق ندارند. این آزمون همانند فن (Q) تلاشی برای ترکیب تجربه پدیدارشناسانه با یک رویکرد عینی برای ارزیابی است (فارس، ۱۹۹۱، ص ۱۹۴).

۱۰-۱. گروه‌های رویارویی: ^{۲۵} این نیز روش دیگری بود که راجرز برای تغییر افکار، نگرش‌ها، عواطف، رفتار و ویژگی‌های شخصیتی افراد ایجاد کرد که طی آن، گروه‌هایی از افراد می‌توانستند درباره خود و چگونگی برقراری ارتباط یا رویارویی با یکدیگر و تغییر ویژگی‌های شخصیتی خود مطالبی را بیاموزند. این گروه‌ها که بین هشت

24. Semantic differential.

25. Encounter groups.

تا پانزده نفر عضو دارند، در طول چندین جلسه در حدود بیست تا شصت ساعت با یکدیگر ملاقات می کنند. آنها بدون هیچ گونه دستورالعمل از پیش تعیین شده ای وارد بحث می شوند. یک نفر به عنوان تسهیل کننده، گرداننده جلسه می شود. کار او برقرار کردن فضایی است که در آن، اعضای گروه بتوانند مکنونات قلبی خود را به آسانی و آزادانه بیان کنند تا افراد بتوانند به بینش لازم دست یابند و بتوانند به افرادی با کارکرد کامل تر تبدیل شوند.

۲. مبانی نظری انسان گرایی

مبنای فکری جنبش انسان گرایی را، مکتب فلسفی وجودگرایی نامیده اند. وجودگرایی یکی از مهم ترین مکتب های فلسفی باختر در قرن نوزده و بیست است که از دانمارک با کی یرکیگارد^{۲۶} (۱۸۵۵-۱۸۸۱) آغاز می شود. یکی از زمینه های شیوع فلسفه یا فلسفه های وجودگرا را، شرایط خاص دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن دانسته اند. بروز وحشت، دلهره و ناامنی های روانی و احساس یاس، پوچی و بی ارادگی در اروپای دوران جنگ و پس از آن، بستری مناسب برای گسترش چنین فلسفه ای فراهم کرد. در چنین شرایطی در میان انسان هایی که با وجود شعار آزادی دریافتند که هیچ کنترلی بر زندگی خود ندارند، این فلسفه می گوشت تا توجیهی کارآمد و مناسب با آن اوضاع و احوال ارائه کند و راهی برای خروج یا کنار آمدن با این احساس پوچی و بیهودگی ارائه دهد (بیات، ۱۳۸۱، ص ۲۹). محور کاوش های این مکتب فلسفی، «وجود انسان» است. برخلاف اکثر فلسفه های سنتی که عمده اهتمامشان بر «هستی» است، این فلسفه موضوع مورد مطالعه خود را «انسان» قرار داده است. واژه (Existence) به معنای «وجود انسان» به کار می رود و برای اشاره به «وجود» به طور مطلق از واژه (Being) استفاده می شود. بر این اساس، سلوک فلسفی این متفکران به روش «فردگرایی» است و فردگرایی در این فلسفه، در واقع گریزگاهی است برای آزادی و رهایی از تحمیل های طاقت فرسای اجتماع و معیارهای سخت که در دوران مدرن، آزادی های فرد را تهدید کرده اند. فیلسوف وجودی به شدت از «عقل گرایی محض»^{۲۷} پرهیز می کند. آنها احساسات باطنی انسان را به عنوان واقعیت های خارجی و عینی حکایت می دانند که بر

26. Kierkegaard, S.

27. Ratinism.

فرد مؤثر واقع می‌شوند (بیات، ۱۳۸۱، ص ۳۴). اینک پس از بررسی تاریخچه فکری و مبانی فلسفی این مکتب، به مبانی خاص نظری انسان‌گرایی اشاره می‌شود.

۱-۲. اساس انسان‌گرایی در تمدن کلاسیک رنسانس و تداوم زمان‌های مدرن، اثبات این نکته است که انسان از اشیای فیزیکی و حیوانات دیگر متفاوت است. انسان‌ها فقط مجموعه غرایز، میل‌ها و عادات معرّق‌کاری شده نیستند، بلکه آنها تجارب را تفسیر می‌کنند، انتخاب می‌کنند و خودشان را تغییر می‌دهند (فارس، ۱۹۹۱، ص ۱۸۸). تأکید انسان‌گراها بر خودسازی خود، که با انتخاب‌های مداوم و اختیاری فرد به وجود می‌آید، برای مبنا می‌باشد؛ به طوری که او می‌تواند خود را به صورت هر چیزی که تصمیم بگیرد باشد، در بیاورد. او نه تنها با آزادی خود را انتخاب می‌کند، بلکه سایر آدمیان را نیز انتخاب می‌کند (کی‌رک و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۲۳۲). از این رو است که انسان‌گراها بر مسئول خود بودن، آزاد بودن، و قدرت انتخاب داشتن تأکید می‌ورزند، برخلاف رفتارگراها که ارگانیسم را موجودی منفعل در برابر تحرک‌های بیرونی می‌دانند. مزلو در این باره می‌گوید: «هر فردی پروژه متعلق به خود است و زندگی، فرایندی از انتخاب‌های مختلف است که برخی موجب پیشرفت و برخی موجب بازگشت به عقب می‌شود.» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۸).

۲-۲. تأکید انسان‌گرایان بر تجربه ذهنی، به عنوان پدیده اصلی مطالعه ماهیت انسان، از دیگر مبانی فکری آنها است. انسان‌گرایی بر مبانی «پدیدارشناسی» از تجربه شخص و ذهن به منزله پایه‌ای که زیر بنای دانش را تشکیل می‌دهد، استفاده می‌کند (همان، ص ۱۱). آنها معتقدند که در روش مطالعه انسان باید توصیف عمیق‌تری از روش مطالعه طبیعت انجام گیرد، و توصیف یک نظریه غیر سوگیرانه از زندگی روان‌شناختی، در همه وقایع زندگی فراهم آید (کی‌رک و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۲۳۳).

۳-۲. مثبت بودن ماهیت انسان از جمله مبانی نظری دیگر در مکتب انسان‌گرایی است. مفاهیمی همچون: عشق، سلامت، لیاقت، خلاقیت، خودشکوفایی، تعالی، کمال و... که از جمله مفاهیم اساسی این مکتب است، نشان می‌دهد هیچ کس وجود ندارد که ذاتاً بد، بی‌قابلیت یا بی‌ارزش باشد (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۷۴). راجرز معتقد است در طبیعت انسان، وحشی‌گری وجود ندارد و فقط انسانیت در انسان وجود دارد و در این باره چنین بیان می‌کند: «یکی از انقلابی‌ترین مفاهیمی که از تجربه کلینیکی ما رشد یافته

است، تشخیص فزاینده این نکته می‌باشد، که درونی‌ترین ماهیت بشر، ژرف‌ترین لایه‌های شخصیت او و پایه «طبیعت حیوانی» او طبیعتی مثبت است؛ یعنی هسته درونی شخصیت انسان خود ارگانیزم است که به گونه‌ای بنیادی، موجودی اجتماعی شده، پیش‌رونده، خردگرا و واقع‌بین می‌باشد (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۹۱).

۲-۴. مفاهیمی همچون «روان‌شناسی بودن»^{۲۸} در نظریه مزلو و «به‌سوی شدن»^{۲۹} در دیدگاه راجرز، جهت مطالعات انسان‌گرایی را نشان می‌دهد، که روان‌شناسی باید هدف مطالعات خود را به سوی مطالعه بهترین، سالم‌ترین و بالغ‌ترین نمونه‌های نوع بشر بداند. مزلو در این باره چنین استدلال می‌کند: «اگر بخواهیم بدانیم انسان با چه سرعتی می‌تواند بدود، دونده‌ای را که قوزک پایش شکسته یا یک دونده متوسط را در نظر نمی‌گیریم، بلکه برنده مدال طلای المپیک یعنی بهترین نمونه موجود را مطالعه می‌کنیم. تنها از این راه است که می‌توانیم دریابیم انسان با چه سرعتی می‌تواند بدود. همین‌طور تنها با مطالعه سالم‌ترین شخصیت‌ها در می‌یابیم تا چه پایه می‌توان توانایی‌های خویش را گسترش بخشید و پرورش داد.» (مزلو، ۱۹۷۱، ترجمه: رضوانی، ۱۳۷۴، ص ۲۴). مفهوم «شدن» یکی از مهم‌ترین مفاهیم در دیدگاه راجرز است، که فرایند تبدیل شدن همیشگی انسان به چیزی را بیان می‌کند. این مفهوم بیانگر این است که انسان هرگز «ایستا»^{۳۰} نیست و مسئولیت دارد توانایی‌های بالقوه خود را تا حد امکان به صورت بالفعل درآورد (زیگلر و هجل، ۱۹۹۲، ص ۴۴۴).

۲-۵. انسان‌گراها هر فردی را با استعدادهای نهفته مشخصی می‌دانند که انسان در جست‌وجوی آن است و می‌خواهد آنها را در طول زندگی به فعلیت برساند. «انسان‌گرایی، به نهضت توانایی‌های نهفته انسان شناخته شده است که تأکید بر خودشکوفایی، تحقق بخشیدن توانایی‌های نهفته و پذیرش تجربه‌ها در مسائل جاری زندگی، از جمله آنها است.» (پروین، ترجمه: جعفری و کدیور، ۱۳۷۲، ص ۲۴۴). راجرز هدف روان‌شناسی انسان‌گرایی را به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه افراد می‌داند و فرایند رشد و کمال آدمی را در ساختمان ژنتیک به عنوان «نقشه پیش‌ساخته» در افراد می‌داند که به صورت

28. Being Psychology.

29. On Becoming.

30. Static.

فرآیندی است که همواره به پیش می‌رود و هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد (شولتز، ترجمه: خوشدل، ۱۳۷۹، ص ۴۲).

۲-۶. توجه به تفاوت‌های فردی را می‌توان از دیگر مبانی فکری انسان‌گرایی دانست، دیدگاهی در مقابل رفتارگرایی که انسان‌ها را همانند ماشینی فرض می‌کند، که به یک صورت عمل می‌کند. از آنجایی که هر یک از افراد با الگوهای از رویدادها، انتخاب‌ها، احساس‌ها، افکار و... زندگی می‌کنند؛ توجه به تفاوت‌های فردی در مطالعه انسان مورد تأکید قرار می‌گیرد. این مفهوم تحت عنوان «بی‌همتا بودن فرد» در دیدگاه راجرز بیان گردیده است (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۱۹۳). «فطرت درونی هر فرد دارای برخی ویژگی‌هایی است مشترک و ویژه‌نوع بشر، و نیز ویژگی‌هایی که خاص خود او است که به‌نوعی تفاوت‌های فردی افراد را تعیین می‌کنند.» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۲۱۳).

۲-۷. تأکید انسان‌گرایان بر آینده و نقش پویای آینده، در شکل‌گیری شخصیت موجود فعلی انسان، از دیگر مبانی فکری آنها است. تأکید بر آینده نشان می‌دهد، که آدیان دستخوش تغییرناپذیر غرایز و کشمکش‌های دوران کودکی نیستند؛ بلکه انسان با آینده به پیش می‌رود و توانایی، آدمی را در جهت رشد و پرورش خود می‌کشاند. امید، آرزو، اراده، اختیار و اشتیاق به شکوفایی توان خود و داشتن اهداف عالی آدمی، همگی از مفاهیمی است که رو به سوی آینده دارد و انسان را به جلو می‌راند.

۲-۸. توجه انسان‌گراها به آگاهی و هشیاری از گانیسم از دیگر مبانی فکری آنها است. انسان یک عامل هشیار است که تجربه می‌کند، تصمیم می‌گیرد و آزادانه اعمال خود را انتخاب می‌کند؛ بنابراین این خود فرد است که تعیین‌کننده اصلی رفتار و تجربه خود است (زیگلر و هجل، ۱۹۹۲، ص ۴۴۴). راجرز در این رابطه می‌گوید: «طبیعت اساسی انسان در حد اعلی به گونه‌ای زیبا و بخردانه بوده، هشیارانه و با پیچیدگی نظام‌یافته‌ای به سوی هدف‌هایی که ارگانیسم می‌کوشد تا به آنها دست یابد، در حرکت است.» (راجرز، ۱۹۶۱ ص ۱۹۴).

۲-۹. یکی دیگر از جنبه‌های روان‌شناسی انسان‌گرایان این است که فرد، باید به عنوان یک کل منحصر به فرد، یکپارچه و سازمان‌یافته مطالعه شود. آنها احساس می‌کردند روان‌شناسان برای مدت‌های طولانی تنها بر تحلیل‌های جزئی رویدادهای جداگانه تمرکز داشته و از جنبه‌های اساسی کل شخصیت و ماهیت غفلت کرده‌اند. «در یک

نظریه خوب، موجودی به عنوان نیاز معده‌ای، دهانی یا نیاز جنسی وجود ندارد، تنها یک نیاز برای فرد وجود دارد. فرد است که غذا می‌خواهد نه معده وی، از این گذشته ارضا برای کل فرد حاصل می‌شود، نه فقط برای بخشی از او. غذا گرسنگی فرد را ارضا می‌کند، نه گرسنگی معده را. هنگامی که فرد گرسنه است، او به کلی گرسنه است. « (مزلو، ۱۹۷۰، ترجمه: رضوانی، ص ۵۲).

۲-۱۰. با توجه به بالقوه بودن توانایی‌های انسان، برای فعلیت و شکوفایی این استعدادها، محیط‌هایی همچون خانواده، معلم، فرهنگ و... است که به او اجازه می‌دهد یا کمک می‌کند تا امکانات بالقوه فرد به فعلیت برسد. مزلو در این باره می‌گوید: «در نهایت، نقش محیط است که به او اجازه می‌دهد تا امکانات بالقوه خویشتن را شکوفا سازد، درست همان گونه که او دست‌ها و پاهای جنین گونه دارد، ولی اوست که آنها را کامل می‌کند.» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۷۶).

۳. نظریه شخصیت کامل در انسان‌گرایی

نهضت انسان‌گرایی و جنبش استعدادهای نهفته انسان، بر خودشکوفایی و تحقق بخشیدن رشد درونی فرد تأکید دارد. آنها شکوفایی ارگانیک را چشمه‌ای فیاض و انرژی بخش و مبنایی برای انگیزش می‌دانند که نه تنها موجب بقا، بلکه موجب کمال و تعالی انسان می‌شود.

واژه خودشکوفایی برای اولین بار توسط کورت گلدشتاین^{۳۱} در سال ۱۹۳۹ به کار برده شد. از نظر او خودشکوفایی، انگیزه اصلی انسان است که تمام کنش‌های او را در بر می‌گیرد، از رفتارهای ساده‌ای همچون خوردن و آشامیدن تا عالی‌ترین رفتارهای انسان. از نظر گلدشتاین این انگیزه، ماهیت زیستی-روانی داشته، شامل همه نوع فعالیت انسان، حتی واکنش هورمونی در جهت آسیب رسیدن به جسم نیز می‌شود (مادی، ۱۹۸۹، ص ۱۰۸).

مزلو خودشکوفایی را به عالی‌ترین نیاز که فعالیت ارگانیک را در جهت تحقق استعدادها و توانایی‌های بالقوه هدایت می‌کند، تعریف کرد؛ یا تمایل نسبت به تکوین تدریجی آنچه که ویژگی فردی شخص ایجاب می‌کند و شدن هر آنچه که شخص

31. Goldstein, k.

شایستگی شدنش را دارد (مزلو، ترجمه: رضوانی، ۱۳۶۷، ص ۸۳).

او راه تحقیق این نیاز و فعلیت یافتن توانایی‌های بالقوه را از طریق ارضای سلسله مراتب نیازهای ارگانیکسم دانسته که عبارت‌اند از: نیازهای فیزیولوژیک (غذا، آب، نیاز جنسی و...)، نیازهای امنیت (امنیت، نظم، قانون جهت رهایی از ترس و اضطراب)، تعلق و عشق (نیاز فرد به سمت بودن در خانواده و اجتماع جهت روابط عاطفی) احترام و عزت نفس (نیاز به شهرت، مقام، برتری، تحسین، مورد پذیرش قرار گرفتن و...)، او این نیازها را نیازهای اصلی می‌نامد و هسته‌اساسی روان‌رنجوری را در کمبود و محروم ماندن از ارضای نیازهای اصلی می‌داند. چنان‌که کمبود نیازهای مادی، موجب بیماری جسمانی می‌شود، کمبود نیازهای روانی نیز موجب بیماری و نقص حیات روانی می‌شود. او نه تنها راه درمان این‌گونه بیمارهای روانی را در گرو ارضای این نیازها دانسته؛ بلکه «رشد» و «سلامت» روانی را منوط به آن معرفی کرده است (همان، ص ۵۱).

مزلو مجموع نیروها و سایق‌های درونی انسان را در دو دسته توصیف کرده است: سایقی که فرد را به سمت سلامت، شکوفایی، تمامیت و یگانگی خود می‌کشاند و آن را «نیروانای عالی»^{۳۲} نام نهاده است، و یک مجموعه نیروهای واپس‌گرایانه که فرد را به سمت عقب، هراس، بیماری و ضعف می‌کشاند و آنرا «نیروانای پست»^{۳۳} نامیده است. او انتخاب‌های لحظه به لحظه فرد بین کارها و انتخاب صحیح را عامل به فعلیت رسیدن فرایند پیش‌رونده رشد سالم می‌داند. «زندگی فرایندی از انتخاب‌های مختلف است که برخی موجب پیشرفت و برخی موجب بازگشت به عقب می‌شود. اقدام به انتخاب رشد به تعداد ده بار در روز، به منزله ده بار حرکت به سمت خود شکوفایی در روز است و همچنین انتخاب بین دروغ گفتن و صادق بودن، دزد بودن و امین بودن در لحظه‌های خاص، معنایش این است که هر یک از این انتخاب‌ها به منزله نوعی رشد انجام می‌پذیرد و این، یعنی حرکت به سمت خودشکوفایی (همان، ص ۷۵).

او ویژگی‌های فراوانی را برای افراد خود شکوفا بیان کرده است: ۱. درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه سهل‌تر با آن؛ ۲. پذیرش خود، دیگران و طبیعت؛ ۳. خودانگیزگی، سادگی و طبیعی بودن؛ ۴. نیاز به خلوت، کیفیت کناره‌گیری؛ ۵. خودمختاری و استقلال

32. High Nirvana.

33. Low Nirvana.

درفرنگ و محیط؛ ۶. تجربه عرفانی یا تجربه اوج؛ ۷. حس همدردی یا نوع دوستی؛ ۸. روابط بین فردی ژرفتر، صمیمی تر و عاطفی تر؛ ۹. منش مردمی یا مردمی بودن؛ ۱۰. قدرت تشخیص بین وسیله و هدف، نیک و بد و...؛ ۱۱. شوخ طبعی فلسفی و غیر خصمانه؛ ۱۲. خلاقیت و ابتکار؛ ۱۳. مقاومت در برابر فرهنگ پذیری؛ ۱۴. وحدت، یکپارچگی و کلیت؛ ۱۵. دوست داشتنی، هیبت انگیز، غیرزمینی، خداگونه، قدیس مآب و قابل احترام بودن؛ ۱۶. با شور و شوق و در قله های رفیع سعادت قرار گرفتن؛ ۱۷. ارضای از درون و اغنا بدون توجه به تقویت های بیرونی و... (نیک صفت، ۱۳۸۲، ص ۵۹).

راجرز نیز جوهر وجودی انسان را دارای توانایی هایی زیبا، خردمندانه، هشیارانه و اجتماعی می داند که قابل اعتماد برای ارگانسیم است و ابزار مناسبی برای کشف رضایت بخش ترین رفتار در هر موقعیتی می باشد. او ارگانسیم انسان را دارای فرایندی سیال و پویا می داند، همچون رودخانه ای روان که دائماً به صورت پویا در جهت «شدن» در حرکت، تغییر و دگرگونی است، نه مانند یک ستونی ایستا و ثابت (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۱۳۱). براین اساس راجرز مهم ترین هدف انسان را «شدن»^{۳۴} می داند که دست یافتن به ژرفای وجودی انسان است که در زیر تمام لایه های سطحی و رفتارهای ظاهری فرد وجود دارد، هر چه فرد به خویشترن خویش نزدیک تر شود، نقاب های دروغین و صورت های ساختگی و نقش های زندگی روزمره فرو پاشیده، او به قلب خویش نزدیک تر می شود. (همان، ص ۱۱۰). وی عنصر اساسی برای دست یابی به این هدف را تمایل خودشکوفایی می داند که به عنوان گرایش درونی موجب حفظ و اعتلا و توسعه قابلیت های ارگانسیم می شود. این نیرو به صورت بالقوه و به صورتی آشکار و نهان در حیات درونی انسان وجود دارد که موجب حرکت انسان به سوی بلوغ و کمال خود می شود (راجرز، ۱۹۷۲، ص ۲۴۲؛ نقل از پروین، ترجمه: کدیور و جعفری، ۱۳۷۲، ص ۱۹۷).

راجرز یکی از مهم ترین عوامل ارضای گرایش خودشکوفایی را «تجربه کردن خود» می داند؛ زیرا در ارگانسیم، یک حالت دفاعی وجود دارد که فرد نگران به تجربه درآوردن آزاد و کامل همه استعداد های خود می باشد، و فرد فکر می کند بروز آن، بالقوه خطرناک و آسیب رسان است. این حالت مانع بروز توانایی ها در فرد می شود، و نه تنها در آگاهی را بر روی تجربه ها می بندد، بلکه یک تصور قالبی در جهت ادراک اشیا به ما

34. Becoming.

می‌دهد که تمام گزارش‌های ادراک شده حواس را نتوانیم ببینیم، بلکه فقط بتوانیم چیزهایی را که با تصویر از خود ما یا «خودپنداره» ما جور بیایند، ببینیم. او می‌گوید در حالت «تجربه کردن خود» فرد از احساسات و نگرش‌های خود به گونه‌ای باز آگاه است و می‌تواند هر رویدادی را در موقعیت تازه، به گونه‌ای که هست ببیند و به‌طور کامل، تجربه‌های کل ارگانسیم خود را برقرار نگه دارد (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۱۱۷). راجرز این را یک نیاز برای «خودتوجهی مثبت» می‌نامد؛ در مقابل «توجه مثبت» که از سوی دیگران در برابر او به کار می‌رود، او هر دوی اینها را به عنوان دو شعبه از تمایل خودشکوفایی در انسان در نظر می‌گیرد (مادی، ۱۹۸۹، ص ۹۸). «توجه مثبت» به عنوان یک نیاز همگانی و مداوم، شامل پذیرش محبت و تأیید شدن از جانب دیگران، مخصوصاً از جانب مادر در کودکی است، که باعث رشد و شکوفایی فرد می‌شود. در «توجه مثبت نامشروط» فرد بدون در نظر گرفتن نگرش‌ها و رفتارهای خاص، مورد تأیید، محبت یا پذیرش قرار می‌گیرد، که این حالت باعث ایمنی روان‌شناختی فرد می‌شود.

راجرز واژه انسان کارآمد^{۳۵} را برای افراد کامل به کار می‌برد و این ویژگی‌ها را برای آنان بیان می‌کند: ۱. باز بودن نسبت به فرایند تجربه؛ ۲. افزایش زندگی اگزیستانس؛ ۳. اعتماد فزاینده به ارگانسیم؛ ۴. فرایند کارآمدی کامل‌تر؛ ۵. آفرینندگی به عنوان یک عنصر زندگی خوب؛ ۶. احساس آزادی داشتن؛ ۷. پرباری عظیم زندگی؛ ۸. مشتاق یک فرایند بودن؛ ۹. مکان درونی برای ارزشیابی؛ ۱۰. دور انداختن نقاب‌ها؛ ۱۱. پذیرش دیگران؛ ۱۲. دوری جستن از برآوردن انتظاراتها (همان، ص ۱۱۹-۱۹۵).

انسان کامل در دیدگاه اسلامی

در قرآن کریم، کمال انسان و به فعلیت رساندن توانایی‌های عالی او، یکی از محوری‌ترین و اساسی‌ترین موضوعات می‌باشد، که با تعابیر مختلفی همچون: خلیفة‌الله (بقره/۳۰)، اولیاء‌الله (یونس/۶۲)، ابرار (انفطار/۱۳)، اخیار (صاد/۴۸)، اولی‌الامر (نساء/۵۹)، و ائمة (انبیاء/۷۳) بیان شده است. انبیا به عنوان کامل‌ترین انسان‌ها برای شکوفاساختن استعدادهای مثبت در بین بشر معرفی شده‌اند (جمعه / ۲). مقام «خلیفة‌اللهی» در روی زمین (بقره/۳۰) یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در قرآن

35. Fully function person.

است که می‌توان گفت تمام آیات قرآن، یکسره تفسیر «خليفة اللهی» و تشریح خصایص جانشینی خدا برای انسان است (جوادی، ۱۳۷۹، ص ۲۸).

۱. روش شناسی انسان کامل در قرآن

انسان به عنوان یک موجود «آفریده شده»، دارای ویژگی‌ها و پیچیدگی‌هایی است. سریع‌ترین و مطمئن‌ترین روش برای شناخت این مخلوق، آن است که ویژگی‌های آن را از آفریننده وی بی‌رسیم. آنچه خالق درباره این موجود می‌گوید، قابل اعتمادترین گفتار و بهترین شیوه برای پی‌بردن به اسرار آن می‌باشد. قرآن کریم کتاب آسمانی آخرین پیامبر خدا در بین انسان‌ها است؛ پس قرآن، بهترین و جامع‌ترین منبع برای شناخت انسان می‌باشد. اینک به بررسی روش‌های مختلف به کار گرفته شده در قرآن جهت مطالعه کمال انسان اشاره می‌شود:

۱-۱. ارائه توصیفی الگوهای عملی مناسب: یکی از روش‌های به کار گرفته شده در قرآن، توصیف برخی خصایص و ویژگی‌های انسان‌های کامل، از جمله پیامبران می‌باشد. قرآن، پیامبر (ص) را به عنوان بهترین الگوی کمال برای انسان معرفی کرده (احزاب/۲۱)، به برخی ویژگی‌های او اشاره می‌کند؛ از جمله اینکه او با مردم مهربان و در هدایت کردن آنها بسیار مشتاق است (توبه/۱۲۸)، دارای خلق و خوی عالی (قلم/۴)، شرح صدر و شکیبایی (انشراح/۱)، و از هرگونه عیب و نقص و معصیتی به دور است (احزاب/۳۳). قرآن از سایر پیامبران نیز یاد کرده و ویژگی‌هایی را برای آنها برشمرده است؛ مثلاً حضرت نوح (ع) به عنوان مظهر سلامت کامل (صافات/۷۹) و حضرت ابراهیم (ع) به عنوان انسان صادق و راستگو (مریم/۴۱) معرفی شده است. یعقوب پیامبر به عنوان بنده شکرگزار و سپاس‌گزار (یوسف/۸۳) و فرزندش، یوسف به عنوان جوان عقیق و پاکدامن (یوسف/۲۳) و ایوب به عنوان پیامبر صبور و بردبار (صاد/۴۴) و موسی (ع) به عنوان بنده مخلص (قصص/۳۰) و لقمان به عنوان شخص حکیم (لقمان/۱۲) و از داود به عنوان بنده‌ای که بسیار یاد خدا می‌کرد و عیسی مسیح (ع) به عنوان پیامبر مظهر طهارت و پاکی نفس (آل عمران/۵۵) یاد شده است.

۲-۱. روش تعقل و تدبّر: یکی از روش‌های به کار گرفته شده در قرآن کریم، شناخت به شیوه‌های عقلانی است. قرآن همه انسان‌ها را به تفکر فراخوانده است (سبأ/۴۶).

این دعوت هم برای شناخت دنیای بیرونی انسان (آفاق) و هم برای شناخت دنیای درون خویش (انفس) است (فصلت/۵۳). قرآن ارزش والایی برای این شیوه قائل شده و افرادی را که از تفکر غافل مانده‌اند، توبیخ و سرزنش کرده است (اعراف/۱۸۴). قرآن «حکمت» را پیامد استفاده از این روش می‌شمارد که خیر فراوانی بر آن مترتب است (بقره/۲۶۹) و پیامبر (ص) را نیز به استفاده از این شیوه دعوت می‌نماید (نحل/۱۶).

۳-۱. روش تزکیه نفس (مجاهده عملی): قرآن کریم پیامبران را به عنوان تزکیه دهندگان انسان‌ها معرفی کرده است (بقره/۱۲۹) و افرادی را که به تزکیه نفس پرداخته‌اند، رستگاران خوانده است (اعلیٰ/۱۴). تقوا یکی از ابزارهای مهم شناخت و از روش‌های مهم تزکیه نفس بیان شده که باعث گشوده شدن درهای رحمت (طلاق/۲)، شناخت دقیق پیدا کردن در تمیز حقایق اشیا (انفال/۲۹) و زدوده شدن زنگار دل و تیرگی گناه (مطففین/۱۴) می‌گردد. سرانجام عبودیت و تزکیه، دست‌یابی به مقام «یقین» است (حجر/۹۹) که در آن شخص به معرفتی دست می‌یابد که هیچ شک و تردید در آن راه ندارد و بسیاری از مخفیات و مغیبات برای او آشکار می‌گردد (تکواثر/۷).

۴-۱. روش مشاهده: از دیگر روش‌های به کار گرفته شده در قرآن، آموزش مشاهده‌ای است. مثلاً در داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع)، برای تعلیم و تکامل ویژگی صبر حضرت موسی (ع)، کارهایی همچون سوراخ کردن کشتی، کشتن نوجوان و تعمیر دیوار (کهف/۸۲-۶۶) توسط حضرت خضر (ع) انجام می‌شود. نمونه دیگر از آموزش‌های مشاهده‌ای به کار گرفته شده برای تعلیم و تکامل قوای شناختی انسان به قایل مربوط می‌شود که کندن زمین و دفن جنازه را به طور عملی از کلاغ یاد گرفت (مائده/۳۱).

۵-۱. خودتحلیل‌گری یا توجه دادن به سرمایه‌های درونی خود: دمیده شدن نفخه روح الهی در انسان (حجر/۲۹)، کرامت و عزت نفس او (اسراء/۷۰)، استعداد خلیفه‌اللهی در روی زمین (بقره/۲۹)، توانایی تسخیر تمام موجودات (جاثیه/۱۳) و... از جمله سرمایه‌های درونی انسان در قرآن شمرده شده است که همچون معادن در طلا بسیار ارزشمند می‌باشد. خودتحلیل‌گری (مراقبه نفس) روشی است که قرآن کریم انسان‌ها را به آن توجه داده است: «چرا انسان درباره خود و ویژگی‌های نفسانی و ارزش‌های درونی خود تفکر نمی‌کند.» (روم/۸). در آیه‌ای دیگر، قرآن کریم انسان‌ها را به بهره‌برداری از این روش برای پی بردن به کمال خود دستور داده است (مائده/۱۰۵).

۶-۱. شناخت ویژگی‌های خدا برای بی‌بردن به صفات جانشین (خلیفه) او؛ چنان که بیان گشت، قرآن انسان کامل را خلیفه و جانشین خدا در روی زمین معرفی کرده است (بقره/۳۰). جانشین باید تا حد امکان ویژگی‌های مافوق را داشته باشد. خداوند دارای اسمای حسنائی همچون: علیم، حکیم، خبیر، عزیز، سمیع، بصیر، حی و... است انسان نیز در صورتی که به سوی علم، حکمت، عزت، حیات و... حرکت کند، می‌تواند «خلیفه» خدا باشد؛ بنابراین انسان کامل، همان تجلی و ظهور خدا در مقام ذات، صفت و فعل است.

۷-۱. روش مقایسه: از جمله روش‌های دیگر به کار گرفته شده در قرآن برای شناخت تکامل انسان، مقایسه نمودن بین انسان‌های تکامل یافته و رشد نیافته است. قرآن کریم برای بیان تفاوت و ویژگی‌های این دو گروه، از تشبیه‌های بسیاری سود جست است؛ از جمله مقایسه افراد کور و بینا (فاطر/۱۹) مؤمن و کافر (سجده/۱۸) تلاش کننده و تنبل (نساء/۹۵) پاک و خبیث (مائده/۱۰۰) و زنده و مرده (فاطر/۲۲).

۸-۱. سؤال و جواب (مصاحبه): از جمله روش‌های دیگر به کار گرفته شده برای تحصیل شناخت درباره ویژگی‌های کمال انسانی، روش پرسش شفاهی (مصاحبه‌ای) است. قرآن سؤال‌های زیادی را نقل می‌کند که مردم از پیامبر اکرم (ص) می‌پرسیدند؛ مثل پرسش از حقیقت روح (اسراء/۸۵)، یتیمان (بقره/۲۲۰) و انفاق کردن. همچنین قرآن کریم به انسان‌ها سفارش می‌کند درباره چیزهایی که نمی‌دانند از اهلس سؤال نمایند (انبیاء/۷).

۹-۱. برشمردن ویژگی‌های کمال و ارزش‌گذاری آنها: قرآن کریم برای انسان‌های تکامل یافته‌ای، همچون مؤمنین، متقین، ابرار، اخیار و... ویژگی‌هایی را بیان می‌کند و سایرین را دعوت به برخورداری از این ویژگی‌ها می‌نماید؛ ویژگی‌هایی همچون روی گردانی از حرف‌ها و کارهای لغو و بیهوده، رعایت نمودن عهد و امانت، اهل ذکر و نماز و نیایش بودن، (مؤمنون/۹۱) یار و یاور یکدیگر بودن، دیگران را به کار نیک دعوت کردن (توبه/۷۱) سپاس‌گزاری در برابر نعمت‌های الهی و دیگران (توبه/۱۱۲) کمک مالی کردن به نیازمندان (انفال/۴) تواضع و فروتنی داشتن (سجده/۱۵) و اهل خلوت و شب‌زنده‌داری در نیمه‌های شب بودن (سجده/۱۵).

۱۰-۱. بیان آسیب‌های روانی و شیوه درمان آنها: قرآن کریم منافقان، کفار و اهل معصیت را از بیماری روانی می‌شمارد (بقره/۱۰) و به بیماری‌های فراوانی در درون آنها اشاره کرده، راه درمان آنها را بیان می‌کند و صفات مخالف آنها را، که ویژگی کمال است

یادآوری می‌کند. مثلاً صفاتی همچون خودپسندی، حسادت، ناامیدی، دروغ، خیانت، و غفلت را بیماری‌هایی روانی برمی‌شمارد که برای شخصیت انسان در دست‌یابی به کمال مضر است و ویژگی‌های مخالف آنها را ویژگی‌های کمال معرفی می‌کند؛ صفاتی همچون تواضع و فروتنی در گفتار و رفتار (اسراء/۳۷)، خیرخواه دیگران بودن (حجرات/۱۲)، امیدوار به فضل خدا بودن (کهف/۱۱۰)، راستگو و صادق بودن (یس/۵۲)، به عهد و پیمان وفادار ماندن (نحل/۹۱)، امانت‌دار بودن (مؤمن/۸) و به یاد خدا بودن (رعد/۲۸).

۲. مبانی روان‌شناختی اسلامی

۲-۱. عنصر ملکوتی وجودی انسان: از منظر قرآن کریم، جوهره وجودی انسان را روح الهی تشکیل می‌دهد. دمیدن نفخه روح خدا در انسان (سجده/۹) آن‌چنان عظمتی به او بخشید که تمام ملائکه را در مقابل خود به سجده انداخت (بقره/۳۰) و از بالاترین ظرفیت‌ها به عنوان یک مخلوق بهره‌مند شد و مقصد و مقصود سایر مخلوقات روی زمین قرار گرفت (بقره/۳۱). براین اساس، انسان از ظرفیتی که وسعت خدایی در درون خود دارد، برخوردار گشت (لَا يَسَعْنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسَعْنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ) (امام خمینی، ص ۳۷).

۲-۲. انسان جانشین خداوند در روی زمین: یکی از محوری‌ترین مباحث خلقت در رابطه با انسان، بحث «خلیفة الله» بودن یا جانشینی خدا در روی زمین است. آیه شریفه اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً به این مبنای اساسی آفرینش انسان اشاره دارد، و این مستلزم داشتن صفاتی خداگونه است که به صورت بالقوه در سرشت انسان نهاده شده است. انسان در صورت رسیدن به فعلیت کامل آن می‌تواند آینه تمام‌نمای صفات حق و مظهر و مظهر کمال و جمال خداوندی بشود و در راستای هدف خلقت خویش قرار گیرد که همانا تجلی آسما و ظهور صفات والای الهی، و دست یافتن به لقای حق می‌باشد (انشقاق/۶).

۲-۳. کرامت انسان: قرآن کریم ارزش‌های فراوانی برای انسان برشمرده است که بارزترین آنها را می‌توان برخورداری وی از «کرامت» دانست. آیه لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا (اسراء/۷۰) اشاره به برتری انسان بر دیگر مخلوقات دارد. این ویژگی هم یک خصوصیت ذاتی است که سایر موجودات از آن بی‌بهره‌اند؛ چنان‌که علامه طباطبایی (ره) در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: «خصوصیتی که انسان به سبب آن،

کرامت یافته و هیچ‌یک از مخلوقات دیگر از آن بهره‌ای ندارند، برخورداری از عقل است.» (طباطبایی، ذیل آیه هفتاد سوره اسراء) و هم می‌تواند اکتسابی باشد، که آن هم از اختصاصات انسانی می‌باشد. آیه *إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ* (حجرات/۱۳)، اشاره به کسب فضیلت و تقوا دارد که موجب تَفَوُّق و برتری میان انسان‌ها می‌شود. لازمه کرامت این است که انسان با هر رنگ، جنس، دارایی، و موقعیت اجتماعی، خانوادگی، سیاسی وبدون توجه به نقائص جسمانی وروانی و... با ارزش و محترم است.

۴-۲. کمال گرایی سرشتی؛ ابتدای خلقت انسان، در قرآن به نفس «ملمهه» تعبیر شده است که توانایی شناخت خیر و شرّ و عمل بدان به صورت بالقوه در آن به ودیعه گذاشته شده است. بر اساس آیات الهی، خداجویی در سرشت انسان نهاده شده است (روم/۳۰)، و هدف خلقت انسان، رسیدن به خدا با طاعت و بندگی می‌باشد (ذاریات/۵۶). از آنجایی که خدای متعال مستجمع جمیع صفات جمالیه و کمالیه، و غنی مطلق است (توحید/۲) انسان برای رسیدن به آن مقصد و هدف که لقای حق است (انشقاق/۶) نیازمند کمال بخشیدن به استعدادهای بالقوه خویش، و به تعبیر قرآن رسیدن به «فقرالی الله» (فاطر/۱۵) است. بر این اساس انسانی که مسیر حق و حقیقت را تشخیص داده و در آن گام برمی‌دارد، به سوی صفات جمالیه کمال مطلق حرکت می‌کند؛ ولی آنهایی که در مسیر انحراف از حق قدم می‌گذارند، به سمت صفات جلالیه و اسمایی همچون جبار، منتقم، مغضوب و... حرکت می‌نمایند؛ بنابراین، منشأ حرکت در ذات انسان قرار دارد که او را به کمال رهنمون می‌شود؛ انسان با اراده و اختیار خود، کمال را بر مبنای آن دو نیروی درونی تشخیص می‌دهد و می‌تواند جهت و مسیر خویش را برگزیند.

۵-۲. اندیشه‌ورزی و حقیقت‌جویی؛ تفکر، کوششی است که انسان هنگام مواجهه با معماها صورت می‌دهد. اندیشه‌ورزی ممکن است انسان را به سوی کمال و در مسیر هدف آفرینش وی سوق دهد. قرآن کریم این گونه تفکر را ستایش کرده است (آل عمران/۱۹۱). همچنین ممکن است انسان با تفکر از صراط حق به مسیر انحراف و انحطاط سقوط یابد، که خدای متعال آن افراد را به خاطر این نوع فکر کردن، لعن و نفرین کرده است (مدثر/۹). بنابراین ستایش یا نکوهش فکر کردن در قرآن کریم به تناسب محتوا و جهت آن است، نه به سبب اصل فرایند قدرت اندیشه‌ورزی در انسان (باقری، ۱۳۷۶، ص ۱۳۷).

۲-۶. مهرورزی و دلبستگی عاطفی: واژه‌شناسان معتقدند لفظ انسان از «أنس» گرفته شده و انسان بدین دلیل انسان نامیده شده که به آنچه با او است آنس می‌گیرد. (راغب اصفهانی، ذیل کلمه انسان). این ویژگی که در قرآن به «حب» و در فرهنگ عرفانی به «عشق» تعبیر شده است، آن چنان شوری عظیم در انسان بر می‌انگیزد که قدرت و جسارتی خیره‌کننده در وی به وجود می‌آورد و او را برای هر گونه خطرپذیری مهیّا می‌سازد. قرآن کریم انسان مؤمن را دل‌سپرده‌ای می‌داند که دل در گرو معبود خویش سپرده و شدیدترین دلبستگی را به خدای خود دارد؛ چنان که دل دادن به غیر خدا نیز همان دلبستگی را در او به وجود می‌آورد (بقره/۱۶۵). بنابراین انسان به امور پیرامون خود دلبسته می‌شود، هر چند این دلبستگی‌ها سرابی باشد که جوهر وجودی وی را سیراب نکند (نور/۳۹).

۲-۷. مسئولیت‌پذیری: یکی از ویژگی‌های انسان در برابر سایر موجودات، مسئولیت‌پذیری او است. از این ویژگی در قرآن کریم به «عَرَضه امانت» تعبیر شده است، امانت و بار مسئولیتی که هیچ مخلوقی به جز انسان آن را نپذیرفت (احزاب/۷۲). محققان و مفسران مراد از این امانت را اختیار و آگاهی ذکر کرده‌اند؛ چرا که انسان با اراده خود به کسب سعادت یا شقاوت خویش می‌پردازد. این بدان معنا است که انسان صرفاً تابع عوامل بیولوژیکی و غریزی‌اش نمی‌باشد؛ بلکه با نیروی انتخاب می‌تواند مسیر درست یا غلط را برگزیند و موجب ترقی و تکامل، یا تنزل و انحطاط خویش شود و شخصیت و شاکله وجودی خویش را با دست خود بیافریند. آیه لیس للانسان الا ما سعی (نجم/۳۹) اشاره به این موضوع مهم دارد. بر این اساس انسان در برابر خدا و اوامر و نواهی وی (صافات/۲۴)، در برابر اعضا و جوارح خویش (اسراء/۳۶)، در برابر هدایت خانواده خود (تحریم/۶) و همچنین در برابر جامعه (آل عمران/۱۱۰) مسئول می‌باشد (رحیمیان و رهبر، ۱۳، ص ۸۵).

۲-۸. تفاوت‌های فردی: از منظر قرآن کریم انسان‌ها همچنان که در خلقت مادی و جسمانی تفاوت دارند و از نظر رنگ، شکل و نژاد به صورت قبائل و شعوب آفریده شده‌اند (حجرات/۱۳)، خلقت روحی و روانی آنها نیز استعدادهای و قابلیت‌های مختلف دارد. لغت «وسع» در آیه لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا (بقره/۲۸۶)، اشاره به توانمندی‌های متفاوت انسان‌ها دارد. بر اساس همین تفاوت‌های فردی است که تکلیف و مسئولیت از او

خواسته شده است. این تفاوت‌ها باعث نایکخواختی انسان‌ها - برخلاف ملائکه - در مسئولیت و تکلیف، و راهی است برای شناخت و معرفت حضرت حق.

۹-۲. هدفمند بودن آفرینش: از منظر قرآن کریم، انسان بیهوده خلق نشده است *اَفَحَسِبْتُمْ اَنْمَآخَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنْكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ*. به صراحت این آیه، خلقت انسان هدفمند است و مقصد او نیز همانا بازگشت به سوی خدا است. در آیات دیگر تعبیر دیگری از خلقت انسان بیان شده است، اما همه آنها به یک مقصد، که همان رسیدن به کمال مطلق و لقای حق است، اشاره دارند. در جایی، هدف، عبودیت و بندگی خدا بیان شده است (ذاریات/۹۷)، که ابزاری برای دست‌یابی به آن هدف می‌باشد. در جای دیگر برخورداری از رحمت الهی (هود/۱۱۹) یا بهره‌مندی از حیات طیبه (نحل/۹۷) هدف آفرینش بیان شده‌اند، که اینها نیز نتیجه و پاداش عمل، پس از رسیدن به آن مقصد می‌باشند. تقرب جستن و ملاقات کردن نیز در جای دیگر بیان شده است (انشقاق/۶) که آن نیز با صراحت بیشتری به آن اشاره می‌نماید. براین اساس، هدفمندی خلقت انسان یکی از ضروریات مبانی تفکر اسلامی است.

۱۰-۲. تاثیرپذیری انسان از جامعه و والدین، خواهر و برادر، همسالان، اساتید، و مسائل ارتباط جمعی و... از جمله عواملی هستند که بر شکل گرفتن ویژگی‌های فردی و اجتماعی انسان اثر می‌گذارند و هویت وی را می‌سازند. به این موضوع که در روان‌شناسی نوین مورد تأکید قرار گرفته است، همانندسازی می‌گویند (شعاری نژاد، ۱۳۷، ص ۲۱۸). نقش‌پذیری انسان از دیگران در قرآن کریم، مورد توجه قرار گرفته و از آن به دوستی و صمیمیت یاد شده است؛ چرا که لازمه هر تأثیری، برقراری رابطه عاطفی می‌باشد. این نقش‌پذیری به مقتضای افراد و اثرگذار و نوع تأثیر آن، در بعضی آیات نکوهش گردیده است (فرقان/۲۸) و در هدایت‌پذیری متعین ستوده شده است (زخرف/۶۷).

۱۱-۲. تدریجی بودن فرایند رشد روان‌شناختی در شخصیت: تدرج که از جمله مبانی دیگر در رشد و کمال انسان است، به معنای اندک‌اندک پیش‌رفتن و آهسته‌آهسته نزدیک شدن است. قرآن کریم نه تنها در رشد جسمانی انسان (مؤمنون/۱۴) بلکه در نیازهای روانی نیز بدان توجه کرده است. به‌طور نمونه، می‌توان نزول تدریجی آیات وحی در حرمت مسکرات و شراب را شاهد این امر گرفت. خدای متعال این حکم را در چهار مرحله صادر کرده است. نخست به گرفتن باده مستی‌بخش از میوه‌های خرما و انگور

اشاره کرده است (نحل/۶۷)؛ سپس این نکته را بیان فرموده است که شراب هم سود دارد و هم زیان، ولی زیان آن بیشتر از سودش است (بقره/۲۱۹)؛ پس از آن استفاده از آن را در نماز ممنوع کرده است؛ چراکه برای گفت و گو با خدا هشیاری لازم است (نساء/۴۳) و در نهایت با لحنی قاطع فرموده است: «شراب از اعمال پلید شیطان است که موجب دشمنی شما با خدا و مانع رستگاری و کمال می گردد.» (مائده/۹۱).

۲-۱۲. زیبایی گرای فطری: فطرت که خود نوعی خاص از خلقت روانی انسان است، از یک طرف جهت و مسیر را به انسان عرضه می کند و از سوی دیگر گرایش است که وی را به حرکت واداشته، زمینه تکامل را برای وی فراهم می آورد. ایمان فطری به خدا (انعام/۷۹)، گرایش ذاتی به آیین یکتاپرستی و دین استوار (روم/۳۰)، پرستش و نیایش در مقابل ذات هستی بخش (سجده/۱۶)، برخورداری از برخی نعمت های مادی (نحل/۶)، استقامت و پایداری در مقابل نامالایمات (مزل/۱۰)، تأدب به اخلاق حسنه و فضایل سودمند و اجتناب از کارهای شرّ و ناپسند برخی از مصادیق زیبایی کمال آفرین است که در قرآن کریم بیان شده است؛ چنان که باقی ماندن در این دنیا برای کافران (بقره/۲۱۲)، گرایش افراطی به جمع آوری مال و ثروت (عادیات/۸)، دوست داشتن زیبایی های شهوات دنیوی، مانند همسر و فرزند از جمله زیبایی هایی است که در قرآن مذمت شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. نظریه شخصیت کامل در قرآن

در قرآن کریم، خلقت انسان از دو جنبه طبیعی و فراطبیعی مورد توجه قرار گرفته است. البته قرآن انسان را دارای دو حقیقت همسان و مساوی نمی داند، بلکه یکی را اصل و دیگری را فرع قرار داده است. برخی از آیات قرآن به جنبه طبیعی انسان پرداخته است؛ از جمله اینکه جسم او از عدم آفریده شده (مریم/۶۷) و مراحل سیر از خاک، نطفه، علقه و مضغه را طی کرده است. اما عمده مباحث قرآن درباره انسان، مربوط به بُعد فراطبیعی او است؛ زیرا روح در فرمایش امام صادق (ع) حقیقت و اساس وجودی انسان معرفی شده است (بحار، ج ۱، ص ۸۲) و انبیا و پیامبران الهی برای رشد دادن و به شکوفایی رساندن این بُعد انسان برگزیده شده اند (نهج البلاغه، خطبه ۱). این نفس، جوهر مجردی است که به صورت واحد بسیط به بدن انسان پیوستگی دارد و این نوع اتحاد با جسم، بانوعی تعلق

تدبیری همراه است (طباطبائی، ج ۱، ص ۳۶۵). براین اساس، خداوند انسان را دارای قدرت اراده و فکر آفریده و به او احاطهٔ اجمالی به تمام حوادث داده است و موجودات زمینی و آسمانی را مسخر او (جائیه/۱۳) قرار داده است (طباطبائی، ج ۲، ص ۱۱۴).

قرآن جهت غنابخشیدن به جوهر وجودی انسان و به فعلیت رساندن و شکوفا کردن استعدادهای بالقوهٔ انسان، مسیری را برای او ترسیم کرده است و او را همچون مسافری می‌داند که خواهان رسیدن به هدف و مقصد خویش است (انشقاق/۶) و از آن به «صیروت» (شوری/۵۳) یاد می‌کند، که همان سیرت درونی است و به معنای متحول شدن و از نوعی به نوع دیگر انتقال و تکامل یافتن است؛ همانند صیروت میوه که طی آن مواد معدنی از خاک حرکت کرده، از راه ریشه، جذب درخت می‌شود و بعد به مرحلهٔ شکوفه و پس از آن میوهٔ خام و در نهایت به میوهٔ رسیده، تبدیل می‌گردد. انسان نیز در طول مسیر به یک منزلت و مکانت بالاتر ارتقا یافته (مجادله/۱۱) تکامل پیدا می‌کند (جوادی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۲). منشأ این حرکت و صیروت نفس در قرآن کریم سرشت تکوینی انسان است که از آن به «نفس مُلهمه» تعبیر شده است (شمس/۸).

نفس مُلهمه دارای دو نیرو و گرایش متضاد می‌باشد. یکی از این دو نیرو دعوت‌کننده به خیر و عمل صالح است که قرآن از آن به «نیروی تقوا» یاد کرده است. این نیروی درونی سوق‌دهندهٔ انسان به سوی کمال و کرامت نفس است. انسان وقتی با اراده و اختیار، توجه خود را معطوف به این نیرو می‌کند، با روشنائی و چراغی که انبیا در عالم خارج از انسان، فراروی او نهاده‌اند، آشنا می‌گردد و آن عقل بیرونی به عنوان قائد و راهنما و این پیامبر درونی به عنوان سائق و حرکت‌دهنده، انسان را به سوی صیروت کمالیهٔ خویش و اسماء جمالیةٔ خدا، همچون: علیم، حکیم، رحیم، خبیر، بصیر، حی، عزیز، کریم، حلیم، قدیر و... سوق می‌دهند.

نیروی دومی که از نظر قرآن کریم در نفس مُلهمهٔ انسان به صورت بالقوه نهاده شده، نیروی دعوت‌کننده به کارهای ناپسند و مذموم است که قرآن از آن به «نیروی فجور» یاد کرده است. این نیروی درونی نیز که سوق‌دهندهٔ انسان به سوی ذلت و جلال نفس است، با اغواگری و دسیسه‌انگیزی شیاطین انس و جن در عالم بیرون تحقق می‌یابد. انسان وقتی با اراده و اختیار، توجه خود را معطوف به این نیرو می‌کند، با وسوسه‌هایی که شیاطین از بیرون به او القا می‌کنند و آن کار ناپسند را زیبا جلوه می‌دهند

(عنکبوت/۳۸)، به سوی قهرالهی و حسیض ذلت حرکت نموده، صبرورتنی فاسد پیدا می‌کند (جوادی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶).

از منظر قرآن، عامل به حرکت درآورنده انسان در هر دو مسیر، گرایش تکوینی کمال خواهی و خداخواهی او است که در ذات و سرشت انسان نهاده شده است. اگر این نیرو در مسیر صحیح هدایت قرار نگیرد، بی شک در مسیر متخالف و متضاد آن قرار می‌گیرد که یکی در مقصد خداخواهی است و دیگری در مقصود خودخواهی؛ پایان یکی بهشت و رحمت و غایت دیگری دوزخ و غضب است؛ پیمودن یک مسیر فضیلت و ارزش و پیمودن مسیر دیگر رذیلت و ضدازش است.

قرآن کریم شخصیت و شاکله وجودی انسان را دارای سه بُعد عقلی، قلبی و رفتاری می‌داند که کمال شخصیت در گرو کمال این سه بُعد می‌باشد. در حیطة عقلی و عقیدتی، قرآن کریم مسیر رشد عقلی را دارای درجات و مراتبی می‌داند و می‌فرماید کسانی که صاحبان علم می‌باشند، دارای درجاتی هستند (مجادله/۱۱) و دستور می‌دهد که انسان‌ها علم و ایمان خود را بیفزایند (آل عمران/۱۳۶). بُعد دیگری که مورد توجه قرآن درباره انسان قرار گرفته است، بُعد عاطفی است که نیروی به حرکت درآورنده انسان است. قرآن کریم می‌فرماید: مؤمنان شدیدترین محبت را نسبت به خدا دارند (بقره/۱۶۵). کلمه «اشد» نشان از رتبه‌ای بودن و مرحله‌ای بودن این بُعد در انسان دارد و انسان باید محبت خدای را در شدیدترین صورت در دل خود جای دهد. سومین بُعد شخصیتی انسان در قرآن کریم بُعد عملی است که مربوط به کردار و رفتار او است. این بُعد تکمیل کننده دو بُعد دیگر و نتیجه آن دو می‌باشد. از نظر قرآن بُعد مهم و اساسی در انسان، همین بُعد رفتاری است (نجم/۳۹) که شخصیت و حقیقت وجودی او را تشکیل می‌دهد و از آن به «شاکله» تعبیر شده است (اسراء/۸۴). با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی‌ای که برخی مفسران برای «شاکله» بیان کرده‌اند و با توجه به مضمون برخی روایات، شاید بتوان نزدیک‌ترین مفهوم را به «شخصیت» در روان‌شناسی همین تعبیر دانست (احمدی، ۱۳۷۱، ص ۱۳). شاکله در عین حالی که شکل است و ظاهر و اعمال و رفتار بیرونی فرد را تشکیل می‌دهد، به افکار، عواطف و نیت‌های باطنی و درونی فرد نیز اشاره دارد که به صورت مستمر و پیوسته در اعماق درون و لایه‌های زیرین باطن انسان نفوذ کرده، رفتار، ادراک و احساس آدمی را شکل می‌دهد و آنها را به سبک و سیاق خود می‌آفریند؛ ویژگی‌های بارز و پایداری

که بر فکر، احساس، نیت و رفتار آدمی احاطه دارد (باقری، ۱۳۷۶، ص ۸۸).
نیمه مثبت وجود انسان در قرآن کریم به «فطرت» تعبیر شده است که از واژه
«فَطَرَ» به معنای شکافتن و گشوده شدن و ظاهر شدن گرفته شده است و به گرایش‌های
الهی و مقدس در انسان اشاره دارد. از نظر قرآن، شکوفایی این بُعد موجب تکامل انسان
به صورت مرحله‌ای (مجادله/۱۱) و رسیدن به مقام جانشینی و خلیفه‌اللهی و مقام معلمی
فرشتگان (بقره/۳۳) می‌شود. «قلب سلیم» همان روح ملکوتی است که موجود زنده
به واسطه آن ادراک می‌کند و مرکز فعلیت یافته‌ی هدایت در انسان است و آن، نتیجه کمال
وجودی و سلامت روح (صافات/۸۴) می‌باشد.

انسانی که مسیر تکامل و سیر صعودی را طی ننماید، در مسیر انحطاط و زوال و
نابودی این اصل وجودی خویش (فطرت) گام بر می‌دارد و مرحله سقوط و تنزل را طی
می‌کند و به بیماری و زنگار دل مبتلا می‌گردد (مطففین/۱۴). قرآن کریم نخستین مرحله
سقوط انسانیت را رسیدن به درجه حیوان یا پست‌تر از آن شمرده (اعراف/۱۷۹) و مرحله
نازل‌تر سقوط روح و فطرت را مرتبه نباتی بیان کرده و چنین نفس نازلی را به درخت خبیث
فاسد تشبیه کرده است (ابراهیم/۲۶) و آخرین مرحله را رسیدن به درجه جمادی شمرده که
در آن، قلب و روح انسان مثل جمادات، فاقد حواس و رشد و نمو معنوی می‌گردد. قرآن
چنین انسانی را به سنگ یا قسی‌تر و سخت‌تر از سنگ تشبیه کرده است. در این مرحله، روح
الهی انسان مرده است و او دارای احساس، ادراک و شعور انسانی نمی‌باشد. امیرالمؤمنین
علی (ع) این‌گونه افراد را مردگان متحرک و راه‌رونده می‌نامد (نهج البلاغه، خطبه ۸۷).

اینک پس از بررسی مبانی و نظریه شخصیت کامل، به توضیح اجمالی صفات و
ویژگی‌های انسان کامل در قرآن می‌پردازیم. بررسی خصوصیات انسان تکامل یافته،
یکی از مهم‌ترین مباحث روان‌شناسی کمال در غرب نیز می‌باشد.

۱-۳. آرامش و طمأنینه: یکی از ویژگی‌های اساسی انسان کامل آرامش است که
خدای متعال آن را در دل مؤمنین قرار می‌دهد (فتح/۴) و از یاد خدا به دست می‌آید
(رعد/۲۸). نماز، از مهم‌ترین مصادیق و نمادهای آن است. اضطراب نداشتن و نگران
نبودن در امور، از خصوصیات اولیای الهی در قرآن شمرده شده است (یونس/۶۲) که
نتیجه ایمان و عمل صالح است (مائده/۶۹).

۲-۳. ثبات شخصیت: یکی دیگر از ویژگی‌های انسان کامل در قرآن ثبات شخصیت

است که انسان کامل با داشتن آن، در اثر تغییر و تحولات بیرونی دچار دگرگونی و اضطراب نمی‌شود. افسوس نخوردن به از دست دادن چیزی و شادمان و سرمست نشدن از به دست آوردن نعمتی، از ویژگی‌های ستایش شده این انسان‌ها در قرآن بیان شده است (حدید/۲۳). ثبات در قلب به عنوان کانون احساسات و عواطف (فرقان/۳۲) و ثبات در گفتار به عنوان ویژگی پسندیده انسان مؤمن در دنیا و آخرت (ابراهیم/۲۷) و ثبات در رفتار به عنوان مدد و یاری خداوند برای مؤمنان (محمد/۷) سه خصلت توصیف شده در قرآن است که شخصیت انسان را ثابت نگه داشته است. قرآن پایداری در برابر آزمایشات را، پاداش ایمان و عمل صالح دانسته و آن را به درختی پاک تشبیه کرده است که ریشه و اساس آن استوار و غیرقابل تغییر است (ابراهیم/۲۴).

۳-۳. کرامت و عزت نفس: این ویژگی، در قرآن به عنوان یکی از صفات پسندیده انسان بیان و باعث فضیلت و برتری او بر سایر موجودات شده است (اسراء/۷۰). ویژگی کرامت و عزت نفس، به جهت وجود عنصر ملکوتی و نفخه روح الهی در انسان (حجر/۲۹) وی را سزاوار جانشینی خدا در روی زمین کرده (بقره/۲۹) و توانایی تقرب به حق را به او داده است (انشقاق/۶). کرامت در قرآن از آثار تقوا شمرده شده که موجب ترفیع و تکامل وی می‌گردد (حجرات/۱۳) و مخصوص خدا است (آل عمران/۲۶) که به انسان‌های مؤمن عطا می‌کند (منافقون/۸).

۴-۳. زندگی پاکیزه: (حیات طیبه) از دیگر ویژگی‌هایی است که در قرآن کریم به عنوان پاداش ایمان و عمل صالح ذکر شده است (نحل/۹۷). این صفت به بهره‌مندی از نعمت‌های معنوی الهی اطلاق می‌شود که در اثر اطاعت از خدا و پیروی از دستورات پیامبرش حاصل می‌شود نه برخورداری از نعمت‌های مادی و دنیوی (انفال/۲۴). قرآن کریم قصاص و کشتن جسم را موجب حیات می‌شمرد (بقره/۱۷۹) و شهیدان در راه خدا را زندگان برخوردار از نعم الهی معرفی می‌کند (آل عمران/۱۶۹). امیرالمومنین علی (ع) دانشمندی بهره از کمال را مرده‌ای می‌نامد، که در میان انسان‌ها حرکت می‌کند (خطبه/۸۷).

۵-۳. یقین: عالی‌ترین درجه ایمان و غایت بندگی و عبودیت در قرآن کریم، یقین شمرده شده است (حجر/۹۹)؛ علمی که در نفس و روح آدمی رسوخ می‌کند و هرگونه شک و تردیدی را از آن می‌زداید و باعث آرامش و سکون نفس می‌گردد. یقین که منتهای

تقوا و پرهیزگاری است، باعث خودآگاهی و خودشناسی (اعراف/۲۰۱) و موجب شناخت انسان به حقایق اشیا (انفال/۲۹) می‌گردد، به طوری که شخص می‌تواند ملکوت آسمان و زمین را ببیند (انعام/۷۵) و به مقام امامت و کمال نفس نایل گردد (سجده/۲۴).

۳-۶. قلب سلیم: (سلامت روح) از دیگر ویژگی‌های انسان کامل در قرآن بیان (صافات/۸۴) و از آن به تنها خصیصه ارزشمند در قیامت (شعراء/۸۹) یاد شده است. در قرآن، قلب به عنوان مرکز ثقل شخصیت انسان شناسانده شده است که قوای شناختی و عقلانی نفس (محمد/۲۴) و قوای عاطفی و هیجانی آن (انفال/۶۳) و قوای رفتاری و کرداری انسان (انفال/۱۱) به عنوان ابعاد آن می‌باشد و ویژگی‌هایی همچون آرامش نفس (فتح/۴)، رحمت و مهربانی (حدید/۲۷) و طهارت و پاکی (احزاب/۵۳) به آن نسبت داده شده است.

۳-۷. انسجام و یکپارچگی: از دیگر ویژگی‌هایی که برای انسان کامل حاصل می‌شود، یکی کردن قوای متعدد نفسانی و همسو نمودن آنها در جهت خدای واحد است (توبه/۳۱). نیروهای دعوت‌کننده به خیر و بدی که در نفس ملهمه وجود دارد (شمس/۸)، هر یک می‌خواهند انسان را به کاری گماشته و به سوی هدفی بکشانند. انسان کامل در این مرحله نه تنها خود را مالک چشم، گوش، و قلب خود نمی‌داند و همه آنها را در تملک حضرت حق قرار داده است (یونس/۳۱) بلکه با اتصال به مبدأ واحد، از خود سلب انانیت کرده (بقره/۱۵۶) و تمام اعضای جسمانی و روانی خود را با اراده خدای یکتا، یکی کرده و آنها را منسجم و یکپارچه متوجه خالق خویش می‌گرداند، که خالق آسمان و زمین است (انعام/۷۹).

۳-۸. حکمت: از دیگر ویژگی‌های کمالی در قرآن حکمت است که خصیصه‌ای برای درک و تشخیص اشیا است. شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را - که باطلی در آن نیست - درک کند (علامه طباطبایی، ذیل آیه ۳۲ سوره بقره). قرآن کریم از «حکمت»، به عنوان خیر کثیر یاد می‌کند که به هر کسی که خدا بخواهد می‌دهد (بقره/۲۶۹) و خداوند آن را به برخی از پیامبران خود عطا کرده است (نساء/۵۴). قرآن از پیامبر خاتم به عنوان معلم حکمت یاد می‌کند که باید آن را به بندگان بیاموزاند (آل عمران/۱۶۴) تا آنها نیز با بر خورداری از نعمت الهی، به معرفت و کمال نایل گردند (بقره/۲۳۱).



۹-۳. شرح صدر: گشادگی روح و روان را می‌توان از دیگر ویژگی‌های کمال در قرآن یاد کرد، که چون نوری روشنی‌بخش، از جانب خدا برای انسان ارزانی شده (زمر/۲۲)، موجب هدایت و کمال وی می‌گردد (انعام/۱۲۵). شرح صدر، به عنوان ابزاری مهم در پیامبری و هدایت‌گری، از جانب حضرت موسی (ع) درخواست شده (طه/۲۵) و خداوند از آن به عنوان نعمتی بزرگ برای پیامبر خاتم خویش (انشراح/۱) یاد کرده است.

۱۰-۳. مهرورزی به دیگران: نوع دوستی از جمله صفات دیگر انسان کامل در قرآن است. یکی از ویژگی‌های ذاتی انسان در قرآن، «حب» بیان شده که خداوند آن را در انسان به ودیعه گذاشته است (انفال/۶۳) و آن از جمله نعمت‌هایی بیان شده که موجب برادری و صمیمیت بین انسان‌ها گشته است (آل عمران/۱۰۳). دوستی با خدا (بقره/۱۶۵)، دوست داشتن کارهای خوب (عادیات/۸) و محبت به انسان‌های مؤمن دیگر (توبه/۷۱) از جمله مصادیق مثبت مهرورزی در قرآن معرفی شده است.

مقایسه تطبیقی دیدگاه‌ها

۱. تفاوت‌های بین دو دیدگاه

۱-۱. اختلاف در جهان بینی‌ها: روان‌شناسی انسان‌گرایی، بر اساس جهان بینی مادی خود، ارگانیسم مادی را مبنای انسانیت انسان قرار داده و شناخت‌ها، عواطف و رفتارهای انسان را صرفاً بازتاب سلول‌های عصبی می‌داند، در حالی که اسلام با اعتقاد به وجود «روح» در انسان، به عنوان یک امر مجرد غیرمادی، آن را مبنای شناخت، ادراک، رفتار و به عبارتی معیار انسانیت در انسان می‌داند.

۲-۱. اختلاف در هدفمندی انسان برای کمال: انسان‌گراها، ضمن مطالعات مفید درباره انسان سالم و روان‌شناسی کمال و بررسی ویژگی‌هایی برای آنها، هدف مشخصی را فراروی انسان برای کمال قرار نداده‌اند؛ در حالی که اسلام، هدف واحدی را فراروی انسان نهاده است که همان «تقرّب» به پروردگار هستی است. این هدف به عنوان یک امر حقیقی و تکوینی در انسان حاصل می‌شود، به طوری که انسان وجود خدا را در خود به صورت علم حضوری، بیشتر و شدیدتر درک می‌کند و این علم در اثر اعمال خاص عبادی بر طبق دستورات شرع تقویت می‌گردد و جوهر نفس انسان در اثر آنها کامل‌تر

می شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱).

۳-۱. تفاوت در مبنا و معیار کمال: انسان گراها هر آنچه را که شخص تجربه کند، کمال آفرین می دانند. این نگاه ضمن تشنّت در ارزش ها و معیارها، سبب پدید آمدن «دورمنطقی» نیز می گردد؛ بدین صورت که این ویژگی های خودشکوفایی بدین جهت انتخاب می شوند که در افراد خودشکوفای وجود دارند و این افراد چون دارای ویژگی های کمال می باشند، به این صفت موصوف می گردند.

۴-۱. تفاوت در نقش مبدا و معاد و ماوراءالطبیعه در کمال: انکار ماوراءالطبیعه توسط انسان گراها و استفاده از مفاهیم زیادی همچون تعالی، عروج، کمال و... در روان شناسی آنها؛ خواننده را دچار تحیّر و سرگردانی در فهم کرده و خود آنها را دچار مشکل در توضیح ساخته است. «اگر چه اصرار و ادعای مزلو بر انکار اشیای غیرقابل رؤیت و نامریی بود، نتایج یافته های مزلو، او را به خارج از دنیای طبیعت هدایت نموده است.» (کی برکیگارد، ۱۹۵۷، نقل از تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۴۳). گویا او می پنداشت که پذیرش ماوراءالطبیعه به معنای ردّ ماده و طبیعت است و این پندار اشتباهی است که از قرن ها قبل بزرگان کلیسا مرتکب می شدند؛ اما اسلام، ماده و طبیعت را، راهی برای کشف حقیقت و رسیدن به ماوراء می داند (تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۴۴).

۵-۱. اختلاف در مراحل کمال: مزلو سلسله مراتب نیازها را برای دستیابی به خودشکوفایی بر می شمارد؛ اما نگاه او و راجرز به کمال، یک نگاه خطی، عرضی، یکسان و در برابر هم است؛ در حالی که اسلام ایمان را دارای مراحل می داند، که براساس آن انسان می تواند تا عالی ترین مقام «دنی فتدلی» صعود کرده، در «افق اعلی» نظاره گر «وجه الله» باشد.

۶-۱. خدامحوری در مقابل انسان محوری: انسان گراها یک وجود استقلالی محض برای انسان در نظر گرفته و انسان را یگانه حقیقت هستی و خالق تمام ارزش های واقعی این جهانی و حاکم بر شئون هستی و سایر موجودات معرفی نموده اند؛ فرمانروای برتری که به عنوان محور هستی، تحقق خواست ها، علایق و شکوفایی کامل ویژگی های او بر همه چیز مقدّم می باشد. این دیدگاه فردنگری، خودمحوری و خودخواهی انسان را افزایش داده و صفات ناپسند فراوانی را در او پرورش می دهد و آنها را ارزشمند می نمایاند. در حالی که در اسلام، محور هستی خالق هستی است، و پایگاه و شأن انسان



در ارتباط با او، معنا پیدا می‌کند. در این دیدگاه، علاوه بر جایگاه ممتاز کرامت انسانی و برخورداری از جانشینی حضرت حق، انسان آن چنان وانهاده در عرصه هستی و غیرمسئول در برابر خدا نیست که تنها به خود بیندیشد و هر چه را که در برابر منافع خود ناپسند تشخیص داد، به جا آورد.

۷-۱. شیوه نگرش به ماهیت انسان: انسان گراها معتقدند که در جوهر وجودی انسان، حیوانیت وجود ندارد؛ بنابراین تمام تجربه‌های ارگانیک را قابل اطمینان و اعتماد می‌دانند (راجرز، ۱۹۶۱، ص ۹۱). در دیدگاه اسلامی، انسان دارای نفس ملهمه (شمس/۸) می‌باشد که توانایی انجام هر کار خیر یا شر در سرشت او وجود دارد. هر چند انجام کار خیر یا شر برای گرایش دیگری، کراهت و برای خود آن گرایش، لذت بخش است؛ اما ریشه نهفته آن دو در نفس انسان وجود دارد.

۸-۱. نوع و نحوه صفات کمالی در انسان: در دیدگاه اسلام جامعیتی دیده می‌شود که بسیاری از ویژگی‌های کمال مطرح شده در آن، مورد توجه انسان گراها قرار نگرفته است؛ مانند اخلاص، قلب سلیم، تواضع، نترسیدن از مرگ، فداکاری، پاکدامنی، انفاق، وفای به عهد داشتن، و خیانت نکردن در امانت. چنان که بسیاری از آسیب‌های روانی مورد نظر در دیدگاه اسلامی نیز، مورد دقت انسان گراها قرار نگرفته است؛ بیماری‌هایی همچون ظلم، حسد، غرور، غفلت، یأس، قطع رحم، غیبت، تهمت، دروغ، زنا، قمار، غنا، و اسراف.

۹-۱. تفاوت در الگوها: انسان گراها در جریان مطالعاتشان به دلیل کم توجهی به دین و افراد دیندار، از الگوهای دینی و عملی کمتر بهره‌جسته و توجه خود را بیشتر به الگوهای علمی، سیاسی، هنری و... معطوف کرده‌اند. حال آنکه تحقق ابعاد متعالی در الگوهای دینی، به مراتب بیشتر از الگوهای غیردینی است. برای مطالعه روان‌شناسی کمال، ضروری است علاوه بر مطالعه الگوهای کامل پیامبران و ائمه معصومین - علیهم السلام - به مطالعه افراد تکامل یافته‌ای در فرهنگ دینی، همچون امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی پرداخت.

۱۰-۱. اختلاف در روش شناخت: اسلام ضمن تأیید و پذیرش روش حسی به عنوان یکی از ابزارهای شناخت (نحل/۷۸) آن را تنها روش شناخت برای انسان - مخصوصاً کمال او - نمی‌داند؛ چنان که بیان شد، قرآن کریم اکثر انسان‌ها و شیطان (ابلیس) و

حتی فرشتگان را به دلیل مادی دیدن صرف انسان، تخطئه کرده است (جوادی، ۱۳۷۹، ص ۳۴).

۲. اشتراک‌های بین دو دیدگاه

۱-۲. انسان‌گرایان را می‌توان از سردمداران دیدگاه روان‌شناسی کمال و سلامت نامید، که موضوع مطالعه خویش را از ناپهنجاری و بیماری، به سلامت و کمال معطوف نموده‌اند. تحقیقات مزلو درباره ویژگی‌های افراد خودشکופا و مطالعات راجرز درباره ویژگی‌های افراد با کارکرد کامل، از جمله شواهد موجود بر تأکید این روان‌شناسان بر این موضوع می‌باشد. قرآن کریم به تعبیر یکی از مفسران در مقام تبیین و تفسیر خلافت الهی انسان و تشریح خصایص جانشینی خدا برای انسان نازل شده است (جوادی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۰).

۲-۲. بالقوه دیدن استعدادها و نهفته در انسان نیز از جمله محوری‌ترین موضوع اشتراکی بین دو دیدگاه می‌باشد. اساس یافته‌های انسان‌گراها و مفاهیم روان‌شناختی آنها همچون شکوفا ساختن توانایی‌های بالقوه، دست‌یابی به شخصیت سالم، اراده آزاد و مسئولیت داشتن از جمله شواهد موجود در این باره است. در اسلام، فطرت دارای توانایی‌های بالقوه است که انسان با تربیت درست می‌تواند آنها را شکوفا سازد.

۲-۳. تطوّر و شدن مداوم در انسان که انسان‌گراها به آن تأکید می‌کنند، مورد تأکید دیدگاه اسلامی هم می‌باشد؛ با این تفاوت که آنها به ارگانسیم اصالت داده، این تحول و شدن را برای ارگانسیم قائل‌اند؛ در حالی که اسلام که معتقد به اصالت روح است، ضمن پذیرش تغییر و دگرگونی در جسم، منشأ شدن و تکامل را روح می‌داند و صیورت (شدن) در دیدگاه قرآن به تغییر در حال تکامل انسان اشاره دارد.

۲-۴. شکل‌گیری شخصیت و تکامل آن بر اثر کارهای ارادی و اختیاری و مسئول سرنوشت خود بودن، نیز از جمله اشتراکات بین این دو دیدگاه است؛ یعنی هر عملی که انسان براساس اراده و اختیار انجام دهد، گامی در جهت شکوفایی استعدادها و نهفته و شکل‌گیری شخصیت او است؛ با این تفاوت که انسان‌گراها هر کار اختیاری و هر شدنی را گامی در جهت شکوفایی مثبت تلقی کرده، آن را کمال‌آفرین می‌پندارند، در حالی که در دیدگاه اسلامی، کمال در گرو فعلیت یافتن ویژگی‌های مثبت می‌باشد. هرچند



شکل‌گیری شخصیت مترتب بر تحقق یافتن مطلق ویژگی‌های بالقوه می‌باشد، ولی فعلیت یافتن همه استعدادها لزوماً کمال‌آفرین نیست و نمی‌تواند ارزشمند باشد.

۵-۲. نیاز خودشکوفایی بر طبق تعریف راجرز و گلدستاین، منطبق بر فطرت کمال‌گرایی در انسان در دیدگاه اسلامی است. آنها گرایش به خودشکوفایی را تنها عامل به حرکت درآورنده انسان به سوی کمال می‌دانند؛ چنان‌که در دیدگاه اسلامی کمال‌جویی و کمال‌گرایی، فطری می‌باشد.

۶-۲. توجه به توانایی‌های ذاتی و سرشتی و پررنگ دیدن نقش آنها در مقابل اهمیت محیط در دیدگاه انسان‌گرایی، مورد تأیید دیدگاه اسلامی می‌باشد؛ زیرا انسان است که آینده خویش را رقم زده، سرنوشت خود را می‌آفریند نه محیط.

۷-۲. بسیاری از ویژگی‌های کمالی مورد اشاره انسان‌گراها، مورد توجه دیدگاه‌های اسلامی بوده و از ویژگی‌های مثبت برای کمال در نظر گرفته می‌شود؛ مانند درک واقعیت و حقیقت‌اشیا، احساس مسئولیت داشتن، نوع‌دوستی، نیاز به خلوت، وحدت و یکپارچگی وجود، تجربه‌آموزی، خودآگاهی، ثبات شخصیت، و احساس جاودانگی.

منابع

۱. آذربایجانی، مسعود، «انسان کامل از دیدگاه اسلام و روان‌شناسی»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۹، ۱۳۷۵. مرکز تحقیقات مپوز علوم اسلامی
۲. ابراهیمی، مهدی، «انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولوی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، ۱۳۷۳.
۳. احمدی، علی اصغر، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱.
۴. اشتر، حسین، «برهان درجات کمال»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد (چاپ نشده)، قم، دانشگاه قم، ۱۳۷۸.
۵. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۶.
۶. بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، چاپ اول، قم، اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
۷. پروین، لارنس، ترجمه: محمد جعفر جوادی و پروین کدیور (۱۳۷۲)، تهران،

- مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۹۸۹.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم ودرر الکلم، ترجمه: محمدعلی انصاری، قم، دارالکتاب، ۱۳۳۷.
۹. جلالی تهرانی، محمد محسن، «تکامل انسان»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۹، ۱۳۷۵.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، «انسان شناسی فطری»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۹، ۱۳۷۵.
۱۱. همو، سیوه پیامبران در قرآن، ج ۷، چاپ اول، قم، نشر اسرا، ۱۳۷۶.
۱۲. همو، صورت و سیرت انسان در قرآن، قم، نشر اسرا، ۱۳۷۹.
۱۳. همو، مراحل اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم، نشر اسرا، ۱۳۷۷.
۱۴. همو، هدایت در قرآن، چاپ سوم، تهران، نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲.
۱۵. خمینی، روح الله، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
۱۶. دهقان، اکبر، یکصد پنجاه موضوع از قرآن کریم، چاپ اول، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۶.
۱۷. راجرز، کارل، درامدی بر انسان شدن، ترجمه: قاسم قاضی (۱۳۶۹)، چاپ اول، تهران، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۹۶۱.
۱۸. همو، گروه‌های رویارویی: بحثی در روان‌درمانی گروهی، ترجمه: فرهاد ماهر (۱۳۶۹)، تهران، رشد.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: محمد سیدکیلانی (۱۳۶۲)، چاپ خورشید، المكتبة المرتضوية، ۵۰۲ هـ. ق.
۲۰. سرمد، زهره، بازرگان و حجازی، روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، چاپ سوم، تهران، نیل، ۱۳۷۹.
۲۱. شولتز، دوآن، تاریخ روان‌شناسی نوین، ترجمه: سیف، پاشا شریفی، علی‌آبادی و نجفی زند (۱۳۷۲)، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.
۲۲. همو، روان‌شناسی کمال، ترجمه: گیتی خوشدل (۱۳۶۲)، چاپ اول، نشر نو، ۱۹۷۷.
۲۳. همو، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: یحیی سید محمدی (۱۳۷۷)، چاپ اول، نشر هما، ۱۹۹۸.

۲۴. طباطبایی، محمدحسین، میزان، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۵. عبدالباقی، محمدفؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۶۹.
۲۶. فراهانی، محمدنقی، روان شناسی شخصیت، چاپ اول، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۸.
۲۷. قرآن کریم.
۲۸. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، دارالاحیاء التراث الاسلامیه، ۱۴۰۳.
۳۰. مزلو، أبراهام، افق های والاتر فطرت انسان، ترجمه: احمد رضوانی (۱۳۷۴)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۹۷۱.
۳۱. همو، انگیزش و شخصیت، ترجمه: احمد رضوانی (۱۳۶۷)، چاپ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۹۵۴.
۳۲. همو، به سوی روان شناسی بودن، ترجمه: احمد رضوانی (۱۳۷۱)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۹۶۸.
۳۳. همو، روان شناسی شخصیت سالم، ترجمه: شیوا رویگردان (۱۳۶۷)، چاپ اول، تهران، هدف.
۳۴. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۶۷.
۳۵. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۶. همو، انسان کامل، چاپ ششم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۳۷. منطقی، مرتضی، کار نوع دوستی جوان، مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی - فرهنگی شهرداری تهران (گزارش تحقیق)، ۱۳۸۲.
۳۸. نجاتی، محمدعثمان، قرآن و روان شناسی، ترجمه: عباس عرب (۱۳۷۲)، چاپ سوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳۹. نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۶۷.
۴۰. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی (۱۳۷۹)، چاپ چهارم، قم، مشرقین.

۴۱. نیک صفت، ابراهیم، بررسی تطبیقی روش‌شناسی شخصیت کامل در غرب و اسلام، پایان‌نامه کارشناسی ارشد (چاپ نشده)، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۲.
۴۲. ویر، رابرت، جهان مذهبی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی (۱۳۷۸)، چاپ دوم، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۹۸۲.

43. Allport, G. **Pattern and growth in personality**. New York. Holt, Rinehart and WINston, 1961.
44. HJelle , L & Zieger , D(1992). **Personality theories: Basic Assumptions , Reasearh and Applicaton**. (3Rd ed). New York.McGraw-Hill.
45. Kirk, J. **Schneider,James**. Bugental,J & Fraser, P(2001) **The Hand-book of Humanistic Psychology . leading edges in Theory, Reasearch and Practice**.
46. Maddi,S. (1989). **Personality theories**. Acomparative analysis.(5 th ed). Ghicago.Dorsery Press.
47. Maslow , A, H (1968). **Toward a Psychology OF Being (3 rd ed)**. New York.Wilg & sons.
48. Pervin , L, A(1993). **Personality: Theory and Research**.(6 Thed). New York.Wilg & sons.
49. Phares , J (1991). **Introduction to Personality** .(3Thed). New York. Harper Collins.
50. Rogers, C, R (1961). **On Becoming a person**.(14 Th ed). Bos-ton.Houghton Mifflin.

